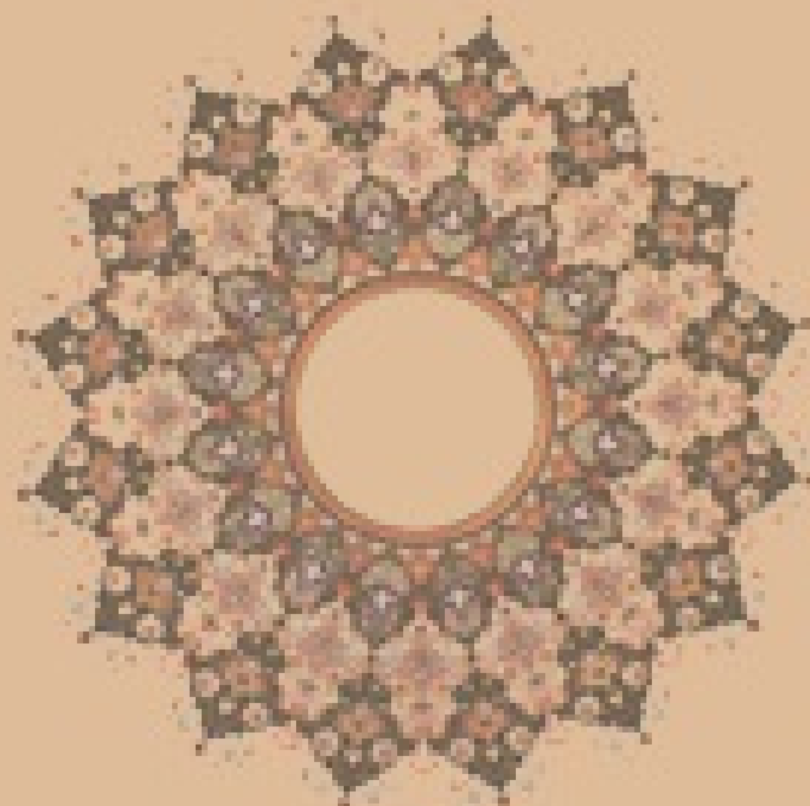
مرادیه

(گنجینه بهارستان ۱)



بسم الله الرحمن الرحیم

مرادیه در تجوید (گنجینه بهارستان ۱)

نویسنده:

مجهول (بی نا)

ناشر چاپی:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)

مشخصات کتاب

نام کتاب: مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)

نویسنده: مجهول

موضوع: تجوید

تاریخ وفات مؤلف: قرن ۱۰

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: وزارت ارشاد

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۰

نوبت چاپ: اوّل

۵ مرادیه

اشاره

نگاشته مؤلّفی ناشناس (سده دهم هجری) به کوشش سیّد محمّد یوسفی

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۰۹

مقدّمه مصحّح

مرادیه مجموعه ای در علم تجوید، در یک مقدّمه و هیجده باب و خاتمه است. این رساله تألیف نویسنده ای ناشناس از سده دهم هجری است. وی رساله را به سلطان مرادخان پیشکش کرده است. چنانچه استاد حائری نیز در جلد ۲۲ فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، پاورقی صفحه ۱۸۸، مرقوم فرموده اند، میر سلطان مراد، نام دو تن از حاکمان مازندران از خاندان سادات قوامیه مرعشی مازندران است که اوائل قرن ۱۰ می زیسته و معاصر صفویه بوده اند. یکی از آنان «میر سلطان مرادخان بن میر شاهی بن میر عبد الکریم که ... عمه خان احمد خان، والی گیلان در حباله اش بود» و دیگری میر سلطان مراد، پسر

میرزا محمّد خان بن میر سلطان مراد، که نوه میر مراد اوّل و عمه خان احمد بود (به نقل از تاریخ مازندران، تألیف ملّا شیخعلی گیلانی، چاپ ۱۳۵۲، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده). این رساله بر اساس نسخه موجود در مجموعه شماره ۵۰۰ اهدایی طباطبایی به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، که در پاورقیها با رمز «س» مشخص گردیده، بازخوانی شده و با نسخه دیگری از این رساله که در گنجینه نسخ خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ضمن مجموعه شماره ۴۴۳۸ موجود می باشد، مقابله گردیده.

به جز چند مورد افتادگی و ناخوانی نسخه مجلس که با نسخه دانشگاه تکمیل شد، اختلاف قابل ذکر چندانی مگر اختلاف رسم الخطّ و ضبط برخی کلمات وجود ندارد. از

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۰

نسخه دانشگاه در پاورقیها با رمز «د» یاد شده.

مجموعه شماره ۴۴۳۸ دانشگاه شامل ۹ رساله به

شرح زیر است:

۱. شـرح قصیده تجویدیه جزری تألیف عبد الجلیل الحسینی القاری، تألیف شرح ۹۷۲ ه. ق و تحریر نسخه مورّخ ۱۰۰۸ ه. ق ۲. عقـد الفریـد فی نظم التجویـد و شـرح آن، تألیف محمّد بن محمّد شـریف سـمرقندی، المحمّد الهمدانی ۳. رسـاله دل و جان، خواجه عبد اللّه انصاری ۴. نسـخه نفیسه تحفه الکلام فی اختلاف القرّاء، تألیف حسین الحسینی القاری، مختوم به عبارت «تمت الرساله القرائه الخاصه بقرائه العاصم بروایتین».

۵. رساله التجویـد از همین مؤلّف ۶. رساله فی بیان الاسـتعاذه و الادغام ۷. رساله مرادیه (رساله حاضر) ۸ و ۹. قصیده جزری و رساله دیگر در استعاذه مورّخ ۱۰۰۸ ه. ق.

سعی مـا بر این بود تـا کمـترین تغییر در رسم الخـطّ رسـاله و ضـبط اعلاـم ایجـاد شود و جز موارد معـدودی به منظور سـهولت خواندن و یا یکدست نمودن رسم الخطّ، اصالت متن ترجیح داده شد.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۱

[متن رساله]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه الّذی جعلنا من حمله کتابه المبین، و المتمسّکین بالعروه الوثقی و الحبل المتین ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین «۱» و الصلوه علی المبعوث به إلی کافّه الخلق، و المؤیّد به دلیلا قاطعا و برهانا ساطعا، سیّد المرسلین و خاتم النبیّین، المخاطب بنصّ و رتل القرآن ترتیلا «۲» و الملّقب بطه و یس، و علی آله بدور الغیاهب الأطهار الأطایب، العابدین الحامـدین الراکعین الساجـدین، الـذین لم یزالوا بـالمعروف آمرین و عن المنکر نـاهین، و لحـدود اللّه حافظین، و علی أصـحابه المقتدین بالطریقه الحسنات، و المهتدین بالمحجّه البیضاء، و التالین و التابعین بإحسان إلی یوم الدّین.

و بعد، بر ارباب عقول و اصحاب معقول و منقول، مقدار

رتبه اهـل قرآن و امتیـاز ایشان از دیگران مخفی نباشـد به موجب آیه کریمه: ثم أورثنا الکتاب الـذین اصـطفینا من عبادنا «۳» و حدیث مأثور مشهور در این باب بی حساب است، منها:

«خیركم من تعلّم القرآن و علّمه» «۴»

، یعنی بهترین شماست آن که قرآن را آموخت و تعلیم داد، و منها:

«مثل المؤمن الـذی یقرء القرآن کمثل الأترجه «۵» ریحهـا طیّب و طعمها طیّب و، مثل المؤمن الّـذی لا یقرء القرآن کمثل التمره لا ریح لها و طعمها حلو، و مثل المنافق الذی یقرء القرآن کمثل

---

(۱) بقره/ ۲.

(۲) مزمّل/ ۴.

(۳) فاطر/ ۳۲.

(۴) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۶.

(۵) س: الأرّجه. مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۲

الریحانه ریحها طیّب و طعمها مرّ، و مثل المنافق الذی لا یقرء القرآن کمثل الحنظله لا ریح لها و طعمها مرّ»

، یعنی مؤمن قرآن خوان ماننـد ترنج است که خوش بوست، و خوش مزه، و مؤمن غیر قرآن خوان مانند خرماست، بوی ندارد، امّا شیرین مزه است، و منافق قرآن خوان مانند ریحان است، بویش خوش و مزه تلخ، و منافق غیر قرآن خوان مانند حنظل است، که بوی از او نمی آید و تلخ مزه است، و در این اوقات کثیر البرکات به موجب اشارت عالی حضـرت کیوان رفعت، سیادت و سلطنت پناه ابهّت و جلالت دسـتگاه، زبـده السادات، نخبه السـلاطین، معـدن السـعادات لأمور الدنیا و الدین، الواضح من جهته لوائـح العزّ و الإقبـال، و السـاطع من فطرته طوالع الفضل و الإفضال، الـذی جمع اللّه له بین السـیف و القلم فآتاه حکما و علما، و أحسن کلّ شی ء منه خلقا و خلقا، و کساه صفحا و حلما، و أکرمه بالانعطاف إلی

تلاوه القرآن المجید، و آتاه حظّا وافیا وافرا فی التجوید، و نعّمه بأن جعله من الصفوه الحاملین و التالین العاملین، متوجّها بقلبه و قالبه فی السرّ و العلن، و نظمه فی ربعه الذین فازوا بما حازوا، فطالوا و قالوا الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن «۱» سلطان سلاطین بلاد مازندران و من تشعشعت لوامع بروق الأمن لأهلها بوجوده، و لمعت طوالع بدور الأمان مفرّ السیاده و السلطنه و الدوله و العزّ و الإقبال و الفضل و الإفضال، سلطان مرادخان، أعزّ اللّه أعوانه و أنصاره و ضاعف ملکه و اقتداره.

این رساله مشتمل بر تجوید و ضروریات مقدّمات قرائت مرتّب شد. امید که از برکت توجّه خاطر اشرف، مقبول و پسندیده افتد- إن شاء اللّه تعالی- که جمیع قواعد تجوید و بسیار از اصول قرائت را جمع کرده است. طریق توسّط را نموده و نه مختصر مخلّ است و نه مبسوط مملّ، و در بعض مواضع به تقریبی قرائت نقل رفت و نام عاصم مذکور شد و گاه است سخنی به ذکر دیگران منجر می شود. و چون تألیف وی حسب الفرمان آن عالی حضرت رفیع الشأن است، به جهت تیمّن و تبرّک او را مرادیه نام نهاد و بر یک مقدّمه و هیجده باب و خاتمه مرتّب است.

---

(۱) فاطر / ۳۴.

[مقدّمه] امّا مقدّمه، در بیان تجوید است. بدان که تجوید در اصل لغت به معنی تحسین است و تزیین، یعنی نیکو کردن و نیکو ساختن. و در اصطلاح تعریف کرده اند: «التجوید إعطاء الحروف حقّها من المخارج و الصفات»، یعنی تجوید آن است که بدهی حروف را آنچه سزاوار باشد از رهگذر مخرجها و

صفتها. ملخّص معنی آنکه، هر حرف را از آن مخرج که تعیین کرده اند و به آن صفت که متّصف ساخته، ادا می باید نمود، نه آنکه ضاد را از مخرج زای مفخّمه، یا ذال را از مخرج زای مرقّقه وا نمایند، اینچنین که بسیار از عجم می کنند. یا آنکه ضاد را از مخرج ظا ادا کنند، آنچنان که بر زبان بیشتر مردم از عرب و عجم جاری است. یا آنکه مساهله در ادای حا کنند تا به ها منقلب شود به طریق و زمره قزوینیان، و امثال اینها. و همچنین از رهگذر صفت می باید هر حرف را به لباس خود متلبّس ساختن تا ملتبس به دیگری نشود و یا متغیّر نگردد، و مثلا رای مشدّده، که به منزله دو حرف است، آن چنان وی را مکرّر ادا کند که سامع چهار یا پنج بشنود، و این بیشتر فعل وسواسیان است، خصوصا در الرحمن الرحیم و امثالهما، و مثلا آن حرف را که باریک ادا می باید نمود سطبر گویند یا عکس. حاصل کلام، این همه مخالف عربیت است و گاه است خلاف تجوید، به تغییر معنی می انجامد. و هر گاه اینچنین باشد قرآن نباشد، به واسطه آنکه خدای تعالی قرآن را- شرّفه اللّه و عظّمه- به زبان عرب عرباء فرود آورد که افصح طوایف عرب اند.

و ملاحظه جای وقف کردن نیز ضروری است، و اقسام وقف مذکور خواهد شد. و اجتناب وقف قبیح لازم است، و این ملاحظه از متمّمات ترتیل است که حقّ تعالی به پیغمبر خود امر فرموده: و رتل القرآن ترتیلا «۱». و تعریف ترتیل در اصطلاح، آنچنان که از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام

منقول است که،

«الترتیل هو التجوید للحروف و معرفه الوقوف»

. پس دانستن جاهای وقف در مفهوم ترتیل داخل است، و معنی خطاب در آیه عام است که آن حضرت علیه السّلام به این حکم مخصوص نبوده. و از جمله تجوید پرهیز از

---

(۱) مزّمّل / ۴.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۱۴

لحن جلی و خفی نمودن [است]. لحن یعنی غلط، و جلی روشن و آشکارا، آنکه در اعراب است مثلاً مرفوع را منصوب یا مجرور بخواند یا عکس، و این مستلزم تغییر معنی است. و خفی نهان، آنکه در غیر اعراب است بیان غنّه نکند مثلا با اظهار حرف مدغم، و مخفی نماید یا اخفاء مظهر کند، و همچنین اگر چه تغییر معنی نشود. و باید از استعجال پرهیز کردن، یعنی زود خواندن آنچه به تجوید مخلّ است. و حقّ تعالی در خطاب پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: لتقرأه علی الناس علی مکث «۱» و ضمیر به قرآن راجع است، و مکث درنگ است، و در میم فتح و ضمّ است به حسب لغت، اما آنچه منزل است ضمّ است.

اکنون که به حسب مخارج و صفات استیفاء حقّ حروف رفت، و از مشتبهات «۲» سلامت حاصل گشت، و ملاحظه به وجه مشروح نموده شد، هر یک از مفهوم تجوید و معنی ترتیل صادق است. و در این حالت تجوید کننده از مضمون حدیث

«ربّ تال للقرآن و القرآن یلعنه» «۳»

بیرون است [یعنی] ای بسا تلاوت کننده قرآن هست که قرآن وی را لعنت کند. مقصود آنکه به خلاف تجوید عمل می نماید و در قرآن مجید خبط می برد «۴»، و این قدر کافی است. و اللّه اعلم.

باب اوّل در ذکر مخارج حروف

بدان که

مخارج حروف هفده است به مذهب خلیل بن احمد، امام نحو و لغت، و شیخ محمّد الجزری امام این فنّ نیز بر این است.

مخرج اوّل: جوف فم، یعنی وسط دهان از برای سه حرف است: الف و واو و یاء سواکن، که قبل اینها حرکت مجانس باشد یا نه. پس فتحه اخت الف است، و ضمّه اخت واو، و کسره اخت یاء، مثل: «یا- قوا- قی» و مثال هر سه در یک کلمه در قرآن مجید

---

(۱) اسراء/ ۱۰۶.

(۲) س: مشتیات.

(۳) بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴.

(۴) س: می برند.

هست، مثلا: اتونی، اوذینا. و مخفی نماند که الف از اخت خود جدا نماند. اکنون اینها را جوفیه می نامند و هوائیه نیز می گویند، به واسطه آنکه وقت تلفّظ مخرج ایشان به هواء فم منتهی می شود، امّا به حسب مرتبه تفاوت دارند: الف بلند است و یاء پست و واو متوسّط.

دویم: اقصای حلق است، یعنی اوّلش، آنکه به سینه نزدیک است، از برای همزه و ها.

سیم: وسط حلق است، یعنی میانش، از برای عین و حاء مهملتین.

چهارم: ادنای حلق است، یعنی آخرش، آنکه به دهان نزدیکتر، برای غین و خا معجمتین.

بنابر این شش حرف مذکوره را حلقیه می نامند.

پنجم: اقصای لسان است برای قاف، و به طرف حنک اعلا می رود.

ششم: همان اقصای لسان است برای کاف، امّا به جانب حنک اسفل میل دارد. اکنون از جهت این مغایرت، تعدّد مخرج واقع است. و این دو حرف را لهویان «۱» می نامند، نسبت به لهات که از او خارج می شوند، یعنی آن پاره گوشت [که] میان دهان [و] حلق است.

هفتم: میان زبان است پیوسته به میان حنک

اعلا- برای جیم و شین معجمه و یاء دو نقطه پایین متحرّکه. و قید متحرّکه اینجا احتراز است از یاء ساکنه که در قطار جوفیه مذکور شد. و این سه حرف را شجریه می نامند به اسکان جیم نسبت به شجر دهان. و اهل لغت گفتند: شجر دهان مفرج اوست، یعنی محل وا شدن او.

هشتم: از کناره زبان، راست یا چپ و از اضراس که با او ملاصق است، و اضراس آسیای دندان است برای ضاد معجمه. و این را از این جهت ضرسیه می نامند. و مخفی نماند که کنار را به عربی حافه «۲» می گویند و این دو تاست: چپ و راست. و سر زبان را طرف می گویند. و شیخ جزری می گوید: «من الیسری أیسر و أکثر استعمالا و من الیمنی أصعب و أقلّ استعمالا»، یعنی از حافه چپ آسان تر است و بیشتر استعمال می نمایند و از حافه راست دشوارتر و در استعمال کمتر. و دور نیست که دشواری و آسانی به حسب

---

(۱) س: فهویان.

(۲) در نسخه اساس همه جا «جافه» است.

عادت باشد.

نهم: از ادنای حافه زبان است، یعنی آنکه به طرف اقرب است برای لام و به همان طرف منتهی می شود.

دهم: از طرف زبان است برای نون، امّا از لام «۱» زیرتر است.

یازدهم: از همان طرف مذکور و آنچه برابر اوست از گوشت ثنایای «۲» علیا برای راء مهمله. و ظاهر است به حسب وجدان که مخرج وی به اندرون پشت زبان بیشتر میل دارد. و این سه حرف را ذلقیه می نامند، چون از ذلق لسان یعنی طرف زبان خارج می شود. و مخفی نماند که ثنایای علیا دو دندان

پیش بالایی است.

دوازدهم: از طرف مذکور است و اصول ثنایای علیا، برای طا و دال مهملتین و تا دو نقطه بالا، و میل به جانب حنک اعلی می نماید، امّا مرتبه طا بلندتر است و تا از دال پسترک «۳». و این سه تا را نطعیه می نامند.

سیزدهم: از میان طرف مذکور و از هر دو طرف ثنایای علیا، برای ظا و ذال معجمتین و ثاء سه نقطه. و مرتبه ظا از دو حرف دگر بلندتر است. و این سه تا را لثویّه می نامند، زیرا که به لثه منسوب است و لثه گوشت دندان است.

چهاردهم: از طرف مذکور ایضا و بالای ثنایای سفلی است برای صاد و سین مهملتین و زای معجمه. و فی الحقیقه مخرج این سه حرف میان ثنایای علیا و سفلی متوسّط است، و ثنایای سفلی دو دندان پیش پایین است. و این سه تا را اسلیه می نامند.

پانزدهم: از میان شفه سفلی، یعنی لب پایین، و هر دو طرف ثنایای علیا برای فاء.

شانزدهم: میان هر دو لب علیا و سفلی، برای باء یک نقطه و میم و واو متحرّکه. و قید متحرّکه اینجا جهت اخراج ساکنه است، که در سلک جوفیه مذکور است. اکنون در خروج این سه حرف ناچار است که دو لب به هم رسد، به خلاف واو جوفیه، که این لازم نیست. و این چهار حرف را شفویه گویند، به سبب آنکه به شفه منسوبند.

هفدهم: خیشوم است، یعنی بینی، برای غنّه که در نون ساکنه و تنوین است، در ادغام

---

(۱) س: لازم.

(۲) س: ثنایا و.

(۳) به معنای کمی پست تر.

و قلب و اخفاء، و همچنین در نون

و میم مشـدّدین، و شـرح اینها به تفصـیل می آید. حاصل تعریف غنّه اینچنین گفته اند: «الغنّه صوت خفی یخرج من الخیشوم»، یعنی غنّه آوازی است پست که از بینی برون می آیـد. و این مضـمون در گرفتن بینی معلـوم میشـود، زیرا که در آن مجـال غنّه متحقّق نمی شود.

تنبیهات «۱» اوّل: آنکه سـیبویه مخارج حروف را شانزده شمرده و قرّاء چهارده. اکنون سیبویه مخرج جوف را طرح کرد و الف ساکنه را از مخرج همزه و هاء شـمرد و واو ساکنه را بر شـفویه و یاء ساکنه را بر وسط لسان حواله نمود. و قرّاء با این شـرح که از سـیبویه منقـول اسـت، جهت راء و لام و نـون یـک مخرج شـمرد [ه انـد]. و هر که از روی تأمّل نظر دارد، می یابـد «۲» که شمردن هفده به تفصـیل مذکور، جهت استیفاء مخارج می باید. و اتحاد بعض مخارج که قرّاء و غیره شمرده اند مدخول است. و تعدّد که خلیل بن احمد تعداد نموده اوضح می نماید.

دویم: مخفی نماند که فرق میان الف و همزه واضح است و تغایر هر دو بدیهی است.

پسر شیخ جزری اسناد به بعضی نمود آنکه الف و همزه را یکی می داند، و این مذهب مردود است، زیرا که در مثل: «تأمرون» و «تـألمون» و غیرهما ابـدال همزه به الف میان قرّاء متواتر است، و ظاهر است که از خود مبـدّل نشـد. دیگر آنکه همزه در اکثر مواضـع تـابع حرف مـدّ است، و بنـابر این مـا قبـل مفتـوح به الـف منقلب می شـود، آنچنـان که مثـال نموده شـد. و مرفوع مثل «یؤمنون» و «یؤتون» و مکسور مثل «بئر» و «بئس». و همزه را حرف نیز گفتند و الف

ساکنه حرف مدّ و لین، و این دلیل است بر تعدّد هر دو. اکنون حروف هجاء بیست و نه عدد باشند.

سیم: ملخّص شد از شرح مخارج به تفصیل مذکور آنکه، مدار سخن در این باب بر چهار است: دهان یک مخرج دارد از برای سه حرف، و حلق در وی سه مخرج است، هر

---

(۱) س: تنبیها.

(۲) س: می یاید.

مخرج دو حرف، و لسان ده مخرج دارد از برای هجده حرف، چهار از برای دوازده حرف، هر مخرجی سه حرف است، و شش دیگر شش حرف، و در شفتین دو مخرج جهت چهار حرف است، یکی از برای یکی و دیگر از برای سه تا. این بیست و نه حرف تمام است. غایتش آنکه واو و یاء به اعتبار ساکنه و متحرّکه، مخرج هر یکی مکرّر می شود. و مخارج ده گونه به ترتیب است: جوفیّه، حلقیه، لهویّه، شجریّه، ضرسیّه، ذلقیّه، نطعیّه، لثویّه، اسلیّه، شفویّه. غنّه بی نام مانده است، اگر چه علی حدّه در قطار مخارج شمردند، امّا فی الحقیقه مستقلّ به نفس خود نیست، زیرا که صفت است و تابع حرف.

باب دویم در تعداد صفات حروف، اصول و فروع

اشاره

و در این باب دو فصل است:

فصل اوّل در ذکر صفات اصول

بدان که صفات اصول ده است: مهموسه و ضدّ او مجهوره است، و شدیده و ضدّ او رخوه، و مستعلیه و ضدّ او مستفله، و مطبقه و ضدّ او منفتحه، و مذلقه و ضدّ او مصمته. و هر حرفی از بیست و نه حرف ناچار است که در او پنج صفت از این ده معدود موجود باشد، و به این مضمون در آخر باب اشارت خواهم نمود.

پس مهموسه ده حرف است مجموع این سه کلمه «سکت، فحثه، شخص»، و ما عدای این ده حرف، نوزده دیگر مجهوره است. و وجه تسمیه مهموسه آنکه، معنی همس در لغت آهستگی است، و چون مشار الیها در وقت تلفّظ از مخرج ضعیف و نفس سست در می آید، این نام مناسب بود، به خلاف نوزده حرف دیگر که مجهوره است، چون از مخرج به قوّت بیرون می آید و وقت تلفّظ نفس آشکارا می شود، و همین وجه تسمیه

است، به مجهوره که جهر بلند است.

و شدیـده «اجدت کقطب» و ماعدای این هشت، بیست و یک حرف باقی است. منها پنج متوسّط است در شدّت و رخاوت «لن عمر»، و شانزده دیگر رخوت. و مخفی نمانـد که معنی شـدّت سـختی است و رخاوت نرمی، و چون هشت حرف مذکور وقت تلفّظ قوّت تمام دارد و نسـبت به نقیض خود، که رخوت است یعنی نرم، سخت «۱» می نماید، هشت عدد را شدیده نام کردند و پنج عدد دیگر را متوسّط شمردند، که قوت تامّ نداشت تا در قطار شدیده بشمارند و ضعف تمام هم نه، که در سلک شانزده باقی بیارند.

و

مستعلیه، هفت حرف است «خصّ ضغط قظ»، و ما عدای این هفت، بیست و دو حرف دیگر را مستفله نام نهاده اند. اکنون سین در لفظ مستعلیه سین طلب است، و معنی علوّ بلندی است، و چون وقت تلفّظ به هفت حرف مذکور، زبان به حنک بالایین میل می نماید، و به بیست و دو حرف دیگر به حنک پست فرود می آید، آن را مستعلیه و حروف استعلاء علم شد و این را مستفله و حروف استفال. و حنک چانه است.

و مطبقه چهار حرف است از جمله هفت مستعلیه: «صاد و ضاد و طا و ظا» و منطبقه هم [گویند]، و ماعدای این چهار، بیست و پنج دیگر منفتحه است. اکنون آن چهار را حروف اطباق می گویند و بیست و پنج را حروف انفتاح. معنی اطباق الصاق و مساوات است و انفتاح گشاده شدن. و چون وقت تلفّظ به چهار حرف مذکور، آنچه برابر زبان است از حنک بالا بر زبان منطبق می شود، یعنی چسبان، و به بیست و پنج حرف دیگر میان زبان و حنک گشوده می شود، هر یکی را آنچه مناسب مقام است نام نهاده اند.

و مذلقه شش حرف است «نفربلم»، و ما عدای این، بیست و سه دیگر مصمته. چون آن شش حرف از ذلق لسان و شفه خارج می شود وی را مذلقه خواندند، و مصمته یعنی ممنوعه، چون صمت در اصل لغت به معنی منع است. و ملخّص آنچه در وجه تسمیه این گفتند آنکه، در لغت عرب هر رباعی یا خماسی، یعنی هر کلمه چهار حرفی یا پنج حرفی، اکثر آن است که با حروف مصمته، یکی یا بیشتر از حروف مذلقه منضمّ

می شود.

---

(۱) س:+ نرم.

مثلا «برثن، جعفر، جحمرش، سفرجل» و غير ذلك، يعنى يافت نمى شود يكى از رباعى و خماسى مذكورين، آنكه تمام كلمه از حروف مصمته فقط باشد، كه حروف مذلقه را خفيف شمردند، و مصمته ثقيل. و «عسجد و عسطوس» مثلا نادر است، با آنكه تصريح نمودند كه اين هر دو از قسم معرّب است از كلام اعجمى.

تنبيه: ثقل در مصمته به اعتبار كثرت وى است نسبت به مذلقه. و اگر نه، مذلقه از بعض مصمته اثقل است.

فصل دويم در ذكر صفات فروع

پوشيده نماند كه بعض حروف هجاء مختصّ به صفت چند ميشود كه بعض ديگر را آن صفات نيست، و آنچه اينجا ذكر نموديم ده است ايضا.

اوّل: نبر، همزه به وى موصوف مى شود در حالت سكون. و معنى نبر در لغت تحرّك است، يعنى جنبيدن. و چون همزه از حروف شديده است و در قوّت ممتاز است، اكنون در ادا كردن او مبالغه نمودند، كه از شدّت مبالغه، سامع را توهّم ميشود كه متحرّك گرديد. مثل: «إن نشأ» و مثل: «اضاء لهم، السّفهاء، من السّماء» در حالت وقف.

دويم: قلقله و لقلقه، هر دو لفظ به يك معنى اند و معنى وى در اصل لغت جنبانيدن است. و حروف قلقله پنج است: «قطب جد». ملاحظه بر اصل بايد در ادا كردن هر يك از اين پنج حرف در حالت سكون، خواه سكون اصلى باشد، مثل: «و أقوم، أيطمع، أبكم، يجمع، أدهى» خصوصا مثل: «اقترب» كه مساهله در اداء، قاف را به خاء معجمه منقلب مى سازد، و مثل: «ربوه» كه اگر در بيان باء- كما هو حقّه- تساهل شود، پامال واو مى گردد. و مثل: «اجتثّت» و

«اجتباکم» که رعایت عدم ت «۱»، جیم به شین معجمه می کشد و امثال اینها، یا عارضی در وقف، و در این حالت ملاحظه بیشتر است، مثل:

«المیثاق و الأسباط، الکتاب و إخراج، المهاد». و شیخ جزری در منظومه «۲» خود به این

---

(۱) نسخه اساس چنین است.

(۲) منظومه ای در علوم قرائت، تألیف الحافظ ابن الخیر محمد بن محمد الدمشقی، مشهور به ابن جزری، متوفای ۸۳۳ ه. ق است.

مضمون اشارت نموده، گفت:

و بیّنن مقلقلا إن سکناو إن یکن فی الوقف کان أبینا» و معنی قلقله به نبر نزدیک است.

سیم: صفیر، صفت سه حرف اسلیه است که در مخارج مذکور شد، یعنی رای معجمه و صاد و سین مهملتین. وجه تسمیه آنکه، صفیر در اصل لغت صدا است که به بهایم می رسانند، و چون در وقت اداء این سه حرف مانند آن صدا بیرون می آید این نام را جهت مناسبت بر اینها اطلاق کردند.

چهارم: انحراف، صفت لام و راء است، زیرا که وقت تلفّظ به این دو حرف، در مخرج هر یکی را انحراف می نماید به جمیع باقی حروف، و این وجدانی است و لام را بیشترک.

به این مضمون ابو عمرو الدانی تصریح نمود.

پنجم: تکرار، صفت راء فقط می شود، یعنی مکررّ بودن. و أقلّ ما فی الباب دو می باید تا این معنی صادق شود. و غایت ما فی الباب اینکه می گویند: راء حرف مکرّره است، یعنی قابل تکرار است به طریق «انسان ضاحک»، یعنی قابل ضحک است. اکنون در محلّ نطق می تواند بود که یکی را سه و چهار وا نمایند، و در باقی حروف این مضمون میسّر نیست اصلا. امّا راء به حسب

تجوید، خواه مخفّف خواه مشدّد، ملاحظه بیشتر لازم است. و در منظومه شیخ جزری به این معنی اشارت کرده و گفت: «و اخف تکریرا إذا تشدّد».

ششم: تفشّی، صفت شین است، و معنی تفشّی انتشار است و پهن شدن. و از این قبیل است آنچه می گویند: «و از فلانی فاش شد، و افشای راز کردیم» مثلا، یعنی آشکارا شد و آشکارا کردیم. و چون شین حین تلفّظ در دهان پهن می شود و انتشار می یابد به مرتبه ای که باقی حروف را نیست، وی را حرف تفشّی خواندند و بعضی به امر نسبی فاء را نیز شمردند، و شیخ جزری بر این نیست.

هفتم: استطاله، صفت ضاد است. گفته اند که، ضاد مستطیل است، چون زمان ادای

وی جهت ملاحظه مخرج دراز می کشد و درنگ می یابد، خصوصا اگر مشدّد باشد. و هیچ حرف دیگر این حال ندارد. و فرق میان مستطیل و ممدود آنکه، مستطیل در حدّ ذات خود درنگ یافت، امّا ممدود در مخرج دراز کشیده، به واسطه زیادتی کشش که رخ نمود.

هشتم: مدّ، یعنی کشش. صفت الف و واو و یاء سواکن که در مخارج حروف مذکورند.

اگر ما قبل ایشان حرکت مجانس [باشد]، به تفصیل سابق، هر سه را حرف مدّ می نامند.

امّا قبل از الف به جز فتحه نمی تواند بود، و به این مضمون اشارت رفت.

نهم: لین، یعنی نرمی، و این صفت را بر واو و یاء ساکنین که ماقبل ایشان مفتوح باشد اطلاق می کنند. مثل: «او» و «کی» و بر حروف مدّ. و حاصل کلام آنکه، هر حرف مدّ را حرف لین می توان گفت، نه عکس. و به واسطه [آنکه] هر گاه ما

قبـل هر یکی حرکت مجـانس باشـد، کشـش در او ظاهر است و نرمی موجود، چون هر سه از جمله حروف رخوه است. امّا هر گاه قبل از واو و یاء فتحه باشد، آن کشش بر طرف می شود، و این محسوس است.

دهم: علّت، صفت واو است و الف و یاء، زیرا که هر صاحب علّت را لفظ «وای» بر زبان جاری می شود. و اکنون از این جهت آنها را حروف علّه می گویند.

تنبیهات «۱» بدان که در [هر] حرفی از حروف هجاء وجود پنج صفت از اصول عشره لا بدّ است، و از فروع هر چه اتفاق افتد.

پس در همزه: جهر است و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات و نبر.

و در الف: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و مدّ و لین و علت.

و در ب: جهر و شدّت و استفال و انفتاح و اذلاق و قلقله.

و در ت: همس و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات.

---

(۱) س: تنبیها.

و در ث: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در جیم: جهر و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات و قلقله.

و در ح: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در خ: همس و رخاوت و استعلا و انفتاح و اصمات.

و درد: جهر و شدّت و استفال و انفتاح و اصمات و قلقله.

و درد: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در ر: جهر و توسّط و استفال و انفتاح و اذلاق و تکرار و انحراف.

و در ز: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و صفیر.

و در

س: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و صفير.

و در ش: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و تفشّی.

و در ص: همس و رخاوت و استعلا و اطباق و اصمات و صفیر.

۱۲/ و در ض: جهر و رخاوت و استعلا و اطباق و اصمات و استطاله.

و در ط: جهر و شدّت و استعلا و اطباق و اصمات.

و در ظ: جهر و رخاوت و استعلا و اطباق و اصمات.

و در ع: جهر و توسّط و استفال و انفتاح و اصمات.

و در غ: جهر و رخاوت و استعلا و انفتاح و اصمات.

و در ف: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اذلاق و تفشّی بنابر مذهب بعضی.

و در ق: جهر و شدّت و استعلا و انفتاح و اصمات.

و در ک: همس و شدت و استفال و انفتاح و اصمات.

و در ل: جهر و توسّط و استفال و انفتاح و اذلاق و انحراف.

و [در] م: جهر و توسّط و استفال و انفتاح و اذلاق.

و در ن: جهر و توسّط و استفال و انفتاح و اذلاق.

و در و: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و مدّ و لین و علّه.

و در ه: همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات.

مراديه(گنجينه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۴

و در ی: جهر و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات و مدّ و لین و علت.

این بیست صفت از اصول و فروع به هم رسیده که شهرت دارد. و در باب اوّل به قریب مخارج، صفت چند نیز مذکور است، مثلا جوفیه، هوائیه، حلقیه، و همچنین الی آخره.

باب سیم در بیان تفخیم و ترقیق حروف

تفخیم یعنی سطبر گفتن

و ترقیق باریک ادا کردن. و تفخیم در حروف استعلا می رود، آن هفت عدد مذکوره که از جمله وی چهار اطباق است. حاصل کلام، تفخیم واجب است در جمیع حروف استعلا، و در اطباق مبالغه بیشتر است، خواه متحرک به حرکات ثلاث باشد و خواه ساکن ماقبل او حرکات ثلاث، مثل: «خلت، صیحه، ضنکا، غلبت، طلبا، قد ظلموا» و مثل: «اخسئوا، سیصلی، تضلیل، و أغنی، و أطهر، و اقنتی «۱»، و أظلم». و باقی امثله به تتبع و استقرا معلوم می شود. و اگر این حروف قبل از الف باشد تفخیم الف جهت مجاورت ایشان منحتم است، که ترقیق الف در آن حالت متعسّر است، بلکه متعذّر، مثل: «خاشعه، أبصارهم، ضامر، الغابرین، طال، قانتین، ظاهرین». و ترقیق در همه حروف استفال نیز واجب است، خصوصا که پیش از الف باشد، مثل: «اتیک، بارئکم، فتاب، تأبی، جابوا، و حال، دائبین، للذّاکرین، ذاکیه، سارقین، فشاربون، بعالمین، الأنفال، کانت لابثین، سیماهم، نادمین، فواحده، هاویه».

با دو حرف از جمله حروف استفال، یعنی راء و لام، در هر یکی از این هر دو، گاه موجب تفخیم است و گاه موجب ترقیق، و در حالت اوّلی شبیه حروف استعلاء است.

اکنون تفصیل هست، امّا راء خالی از آن نیست که متحرّک باشد یا ساکن، و متحرّک مفتوح یا مضموم یا مکسور، در اوّل کلمه یا وسط یا آخر، مثلا: «ربّی، القربی، شکر، رزقوا «۲»، قروء، القمر، رزقا، کریما، الحجر». و راء ساکنه ما قبل او خالی از حرکات ثلاث نیست: «مرضات، قرانا، فرعون». اکنون مفتوح و مضموم را تفخیم واجب است به همه

---

(۱) س: و اقنی.

(۲) س: ذرقوا.

حال،

و همچنین ساکن ما قبل مفتوح و مضـموم و مکسور را نیز ترقیق واجب است به هر حال، و همچنین است ساکنه ماقبل مکسور، امّا به دو شرط:

اوّل: آنکه کسـره اصـلی باشد نه عارضـی. اصلی آن است که متغیّر نشود در هیچ حال، و عارضی آنکه گاهی متغیّر شود، مثلا در: «فرعون» اصلی است و همچنین: «احصرتم، فانتصر».

و «ارجعی» در یـا أیتهـا النفس المطمئنه ارجعی «۱» و «ارجعـوا» در: و هو خیر الحـاکمین ارجعوا «۲» عارضـی است، یعنی محلّ ابتـداء به: «ارجعی» و «ارجعوا» همزه وصل مکسور است و در درج کلام ساقط می شود. اکنون در مثال اوّل ما قبل راء مضـموم و در ثانی مفتوح است، بنابراین تفخیم لازم است. و از این قبیل است: «لمن ارتضـی» و «أم ارتابوا» امّا کسره در این دو مثال دو مرتبه عارضی است. یکی همزه وصل محلّ ابتداء، دویم کسره نون در «لمن» و میم و راء «۳» جهت التقاء ساکنین در درج.

شرط دویم: آنکه بعد از راء مشار الیها حرف اسـتعلا نباشد، که وجود حرف استعلاء موجب تفخیم است، مثل: «قرطاس» «۴» و «فرقه» «۵» و «لبالمرصاد» «۶»، و همین سه حرف از سـبعه مـذکوره در قرآن مجید واقع است. و همچنین «و إرصادا» «۷» و همین چهـار مثـال در کتـاب عزیز است. و در کلمه «فرق» در سوره شـعراء «۸» خلاـف است. و تفخیم و ترقیـق هر دو منقـول است. و جایز است تفخیم جهت وجود حرف اسـتعلا و ترقیق جهت کسـره قاف. اکابر علماء این فن بـدین تصـریح نموده انـد، و شـرط است بودن حرف استعلا بعد از راء مشار الیها در یک کلمه، آنچنانکه

در چهار مثال گذشت. پس در دو کلمه مثل «فاصبر صبرا» و «أنذر قومک» ترقیق ناچار است.

این شرح مذکور به تفصیل، هر گاه سکون راء اصلی باشد، و عارضی تفصیل علی حدّه دارد. و عروض سکون در وقف خواهد بود. بنابر این اگر ما قبل وی مکسور است، مثل: «کان کفر»، «یقول الکافر» ترقیق لازم است و در وصل تفخیم جهت فتح و ضمّ

---

(۱) فجر/ ۲۸.

(۲) یوسف/ ۸۱.

(۳) س: لام.

(۴) انعام/ ۷.

(۵) توبه/ ۱۲۲.

(۶) فجر/ ۱۴.

(۷) توبه/ ۱۰۷.

(۸) آیه ۶۳.

منحتم بود، و اگر ما قبل مفتوح است یا مضموم، مثلاـ «البشر» و «العمر» تفخیم است. و بجز ترقیق جایز نبود در وصل جهت کسره، و اگر فاصله باشد مثلا «الذکر» به رفع و نصب و ترقیق لازم است و «لیله القدر» و «بالکفر» که در هر دو مجرور است تفخیم به اعتبار ما قبل در همه، یعنی همان حکم جاری است و فاصله اعتبار ندارد مگر آنکه یاء ساکنه باشد، مثل: «خیر و غیر و لا ضیر». اکنون اعتبار وی لازم است به واسطه آنکه اخت کسره است و در مثل: «قدیر و المصیر»، به طریق اولی که هر دو موجودند.

تنبیهات اوّل: «فعقر» که فتحه دارد مفخّم است وقفا و وصلا چون در حالین موجب تفخیم دارد و همچنین «القمر» که مرفوع است و «الاـخر» مجرور، موجب ترقیق است در حالین و اگر فاصله باشد و «الاـمر» مرفوع، «الکفر» منصوب، «الحجر» مجرور. حکم تفخیم در اوّل و ثانی و ترقیق در ثالث آنچنان است بی تفاوت.

دویم: در راء مشدّده حکم یکی است و علّت مشترک، مثلا: «و حرّموا، و یمرّون، و

برّزت، و اضطرّ، و الحرّ بالحرّ»، و در «اضطرّ» و «الحرّ» همان تفخيم است در حالين. و «بالحرّ» و «فى البرّ» مثلا وقفا و «مستقرّ» كه مرفوع است وصلا. و ترقيق «مستمرّ» كه مجرور است در حالين. و از قرار «۱» همين ضابط كلّى در همه اقسام مذكوره امثله متعدّده مكررّه و غير مكرّره استنباط و قياس مى بايد كرد.

سيم: در «بمصر» به فتح و «عين القطر» به كسر تصريح نمودند، آنكه در اوّل تفخيم است و در ثانى ترقيق، به اعتبار حالت وصل.

اين احكام را آت را كه شرح كرديم و تفصيل نموديم به اتفاق قرّاء است، غير ورش در بعض جاها به شرط چند، و اين مفصّل است در محل خود، و اللّه اعلم.

و امّا لام: در اسم شريف اللّه- عزّ و جلّ- بعد از فتحه و ضمّه مفخّم است، نحو: و قال الله و أتى أمر الله و غير اين در مثال تفخيم لام به هيچ حال روا نيست. از جمله

---

(۱) س: قراء.

مراديه(گنجينه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۷

در اسم شريف بعد از كسره، نحو: «بسم اللّه». از ورش قاعده اى در تفخيم لام منقول است به شرط چند، كه اينجا محلّ شرح او نيست. و اگر مفخّم مستعلى يا شبه مستعلى به مرقّق جمع شود حقّ هر يكى دادن واجب است.

و امثله استعلا در اوّل باب گذشت و شبه استعلا، مثلا: «حرج» و «جرح» و غيرهما. و تحفّظ تام نيز لازم است در مثل: «فرض» و «وطرا» كه يك مرقّق به دو مفخّم رسيده. و اگر حرف استعلا را لاحق شود به عكس سابق كمال ملاحظه در ترقيق الف مى بايد در يك كلمه، مثلا:

«الصّاغرين «۱» و عاصف و ناصره و جیاد و البلاغ و الشّیاطین، فملاقیه، و الکاظمین»، و همچنین مشدّد نحو: «و لا تحاضّون»، و قس علیه الباقی. یا دو کلمه مثلا- «لا- خوف، إلا- صیحه، ما ضلّ، بما غلّ، أتینا طائعین، یا قوم، فما ظنّکم». و اگر الف میان دو مفخّم واقع شود، تأکید تفخیم او بیشتر است، نحو: «خاضوا، الصّیاخّه، ضاقت، القصاص، صراط، أنصار، راق، فرارا، قرارا» و همچنین تا آخر امثله، به خلاف غیر الف که تلخیص آن از دو مفخّم واجب است، مثل: «خلق، و رزق، و صدق، و صبر، و غسق، و قمطریرا» الی آخره. و مخفی نماند که الف در مثل: «السّرّاء» و «الضّرّاء» مفخّم است چون لا حق شبه استعلا است و اگر سابق، همان کمال ملاحظه در ترقیق مطلوب است، نحو: «و سار الأنهار، فلا رفث، إنّا رسل»، و همچنین «اللّه» در استفهام.

باب چهارم در بیان مدّ و قصر و ذکر احکام و شرح اقسام هر یک و تعیین سبب مدّ

و قبل از این، تعریف حروف مدّ و لین در مخارج و صفات گذشت، و فرق میان مدّ و لین ایضا.

بدان که سبب مدّ خالی از آن نیست که لفظی باشد یا معنوی. و لفظی همزه است یا سکون، و همزه در سه قسم یافت می شود:

اوّل: متّصل، یعنی آنکه حرف مدّ با سبب که همزه است پیوسته در یک کلمه جمع

---

(۱) س: الساخرین.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۲۸

شود، نحو: «جاء، لتنوء و سیئت»، و وی را در اصطلاح واجب می خوانند، به واسطه وجوب مدّ در این و عدم جواز قصر از جهت اتصال مذکور. غایت ما فی الباب مراتب کشش وی میان قرّاء به تفاوت است و کمتر از مقدار یک الف و نیم نمی باشد. چون

کمتر از این مقدار قصر است، که او مدّ طبیعی است. اکنون وجود همزه موجب زیادتی کشش است و مذاهب قرّاء در تفاوت مراتب در جای دیگر مشروح است.

دویم: منفصل، یعنی آنکه هر یک از حرف مدّ و سبب جدا باشند، اکنون حرف در آخر کلمه اوّلی است و همزه در اوّل کلمه ثانیه، نحو: «بما أنزل، قالوا امنّا، فی اذانهم».

مقدار این باز میان قرّاء تفاوت دارد. و از شرح مذکورین، وجه تسمیه هر یک معلوم شد.

و در این دو قسم مقدار مدّ عاصم از غیر شاطبیه چهار الف است و از شاطبیه آنچه ما نقل داریم دو الف.

سیم: بدل، مثل: «اتی، اوتی، ایتاء»، یعنی آنکه در اصل در هر کلمه از اینها و امثال اینها توالی دو همزه بود و از جهت ثقل اجتماع همزتین، ثانیه ساکنه را به جنس حرکت اوّلی قلب نمودند. پس الف و واو و یاء سواکن بدل همزه محذوفه اند. این تعلیل در علم صرف مسطور است و وجه تسمیه در اصطلاح این است. و به حسب لغت وی را متصّل می توان گفت، که حرف و سبب در یک کلمه اند، غایتش سبب بر حرف مقدّم است، به عکس اوّل و ثانی. و در این ثالث به جز نافع را به روایت ورش از طریق از رق مدّ نیست، توسّط هم دارد. و مقدار مرتبه مدّ که اینجا مذکور است، سه الف است. و گاهی لفظ «طول» را بر وی اطلاق می کنند، و مقدار توسّط دو الف، و قصر همان مدّ طبیعی است، و همیشه این مصطلح است.

و سکون دو قسم است:

اوّل: لازم، یعنی آن ساکن واقع بعد از حرف مدّ،

سکون او لازم است که در حال وقف و وصل متغیّر نشود اصلا. و این دو نوع است: مشدّد، نحو: «دابّه، ن و القلم، یس و القرآن الحکیم»، به ادغام نون در واو در هر دو مثال عاصم را از روایت شعبه است و موافقان او، و غیر مشدّد، نحو: «ص و ق» و به اظهار نون در دو مثال مذکورین از روایت

حفص و موافقان او. و مثال هر دو در کلمه «الم» واقع شد. و در این قسم مدّ سه الف است، قدر مشترک برای جمیع قرّاء. قاضی زکریّا به این تصریح نمود بر شرح منظوم جزریه «۱»، و نقل کردم از روایت دیگر قدر دو الف از برای همه، امّا متروک است و اینچنین از شیوخ خود نقل داریم. و لفظ عین در دو جا، «کهیعص» اوّل مریم و «حمعسق» اوّل شوری اگر چه از این قبیل است، یعنی ساکن لازم در حالین دارد، امّا بعد از حرف لین است. اکنون برای همه طول و توسّط است از کتاب شاطبیه، و هر سه یعنی مدّ و توسّط و قصر در نشر «۲» و تقریب برای همه منقول است.

دویم: عارضی، و این هم دو نوع است: عارضی به وقف، مثل: «الرّحمن، المفلحون، نستعین». چون آخر کلمه جهت وقف ساکن می شود، کشیدن حرف مدّ برای التقاء ساکنین رواست، و در این هر سه وجه مجوّز است جهت همه. و یا حرف لین مثل:

«الخوف، و کیف، أین، الحسنیین». این سه گونه هم برای همه رواست. و اینجا عدم مدّ راجح است و عارض به غیر وقف، مثلا به ادغام کبیر در

مـذهب ابو عمرو و یعقوب، این هم بـا حرف مـدّ، نحو: «قـال لا، نقول لجهنّم، ثمّ قیل لهم، مع الأبرار ربّنا، و یستحیون نساءکم، الرّحیم مالک»، و امثال اینها، و با حرف لین، نحو: «الموت، تحبسونهما، حیث ثقفتموهم». و در این دو قسم عارض به غیر وقف هم آن سه وجه مجوّز است.

این پنج قسم همه بر مدّ طبیعی متفرّع اند که اصل اقسام است و قصر را بر او اطلاق می کنند. و طبیعی به طبیعت منسوب است، چون مادام که سبب پیدا نیست، طبیعت زیاده کشش نمی طلبد، و اصلی و ذاتی نیز می نامند و وجه تسمیه ظاهر است.

اکنون شش قسم به هم رسیده: طبیعی و متّصل و منفصل و بدل و لازم و عارض. و به اعتبار تعدّد هر یکی از لازم و عارض، و نظر به حرف مدّ و لین در هر یکی یازده است.

اکنون لازم مشـدّد و غیر مشـدّد و حرف لین در لفظ، و عارض به وقف با حرف مـدّ و لین و به غیر وقف هم اینچنین است. به اعتبار اینها به یازده می رسد. یک قسم دیگر هست که

---

(۱) صفحه ۳۵۸.

(۲) النشر فی القراءات العشر، تألیف الحافظ ابی الخیر محمد بن محمد الدمشقی مشهور به ابن جزری متوفّای سنه (۸۳۳ ه. ق).

خاصّه ورش است. در حالین قاعـده او این است که هر جا واو ساکن و یاء ساکن ما قبل فتحه باشد و ما بعد همزه، مثل: «السّوء و سوأه و کهیئه»، و امثال اینها، طول و توسّط دارد و در وقف سه وجه از برای همه. و اینجا جهت وجود همزه مدّ راجح است.

و سبب

معنوی مـدّ مثـل: «لا ريب و لا جرم و لا مردّ»، در مـذهب حمزه، يعنی كشـش در اين قسم، جهت مبالغه است در نفی. و از اين جمله كافی است كلمه توحيد «لا اله إلّا اللّه». بنابر اين جماعتی از قرّاء كه قصـر فقط دارند در منفصل، مثل ابن كثير و ابو جعفر و سوسـی، يـا مـدّ و قصـر هر دو، مثـل قالون و ورش از طريق اصـفهانی و ابو عمرو از روايت دوری و يعقوب بكماله هر گاه به كلمه توحيـد می رسـند، پيش ايشان مدّ اولی است جهت تعظيم و مبالغه در نفی [با] وجودی «۱» كه از قسم منفصل است. و به اعتبـار تعـدّد معنوی، دو نوع می شود، اگر چه گفتيم يـك نوعش داخـل منفصل است، امّا مغايرت به ادنی ملابسه كافی است. اكنون اقسام مدّ و انواعش به چهارده می رسد و در هيچ جا تفصيل به اين عنوان نيست.

و می توان گفت: قسم مدّ سه عدد می باشد: لازم و واجب و جايز. آنچنان «۲» كه جزری در منظومه خود گفته:

و المـدّ لازم و واجب أتی و جـائز و هـو قصـر ثبتـا پس لازم شامـل مشـدّد و مخفّف است و لفـظ عين. و واجب متّصـل اسـت اصطلاحا، و جايز تحت او ده عدد مندرج است: منفصل و بدل و عارض به چهار نوعش، و معنوی به دو نوعش، و آنكه خاصّه ورش است، و طبيعی كه اصل اقسام است، به طريق التزام موجود است.

باب پنجم در ذكر احكام نون ساكنه و تنوين

مخفی نيست كه فرق ميان نون ساكنه و تنوين به حسب خطّ است و در لفظ هر دو

---

(۱) س: وجود.

(۲) نسخه «د» از اينجا تا كلمه هفدهم باب نهم افتادگی دارد.

مراديه(گنجينه

یکی. و نون ساکنه در اسم و فعل و حرف می باشد در وسط کلمه و در آخر کلمه، و تنوین خاصّه اسم است در آخر کلمه فقط. و این هر دو را با بیست و هشت حرف ملاقات می شود، ما عدای الف ساکنه که محال است. اکنون با حروف معدوده چهار حکم دارد:

اوّل: اظهار، نزد حروف حلق ستّه «اهعحخغ» و این شش حرف با نون ساکنه در یک کلمه و دو کلمه می باشد و با تنوین، بنابر آنچه مذکور شد، در دو کلمه فقط. و امثله به ترتیب شمرده می شود: «ینئون، من آمن، عذاب أليم، ینهون، إن هذا، فريقا هدی، أنعمت، من عمل، حکیم علیم، و انحر، من حمل، علیم حکیم، و المنخنقه، و ان خفتم، علیما خبیرا، فسینغضون، من غیرکم، عفوّا غفورا»، و این حکم- یعنی اظهار- نزد هر دو مجمع علیه است، الّا آنچه از ورش و هر که موافق اوست نقل کردند، که نقل حرکت همزه به ساکن قبلها می کند و حذف همزه می نماید، و این در جای خود مشروح است.

دویم: ادغام، در شش حرف «یرملون» اما در دو کلمه می باشد، خواه نون ساکنه و خواه تنوین. و امثله این است: «فمن یعمل، خیرا یره، من ربّهم، غفورا رحیما، من مضلّ، کثیبا مهیلا، من لدنه، هدی للمتّقین، من وال، مرضا و لهم، من ناصرین، نار نور»، و اگر در یک کلمه نون به یاء رسد یا واو، ادغام جایز نیست به اجماع، و این در چهار کلمه است فقط در قرآن: «دنیا، بنیان، قنوان، صنوان»، و تعلیل نموده اند آنکه اگر مدغم شود به یاء مشدّده می ماند، اکنون معنی

اوّل فهم نمی شود، به خلاف آنکه در دو کلمه باشد که معنی تغییر نمی یابد.

سیم: قلب، نزد یـک حرف است که بـاء یـک نقطه باشـد، مثلاـ: «أنبئونی، من بعـد، علیم بـالمتّقین». نزد باقی حروف که پانزده است: «ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ف، ق، ک» و امثله اش این است: «أنتم، من تـاب، عمـد ترونهـا، الأنثی، من ثمره، قولاـ ثقیلاـ تنجیکم، من جاء، رطبا جنیّا، أنـدادا، من دابّه، کأسا دهاقا، و انـذر، من ذهب، قریبا ذاقوا، أنزل، من زوال، صعیدا زلقا، أنسانیه، من سبأ، بشرا سویّا، أنشأ، من شاء، جبّارا شقیّا، المنصورون، و لمن صبر، جمالت صفر، منضود، من ضلّ، و کلّا ضربنا، و انطلقوا، من طین، ماء طهورا، أنظرنی، من ظلم، ظلّا ظلیلا، فانفلق، فان فاءت، شیئا فریّا، منقلبا،

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۲

من قبـل، شیئا قلیلاـ المنکر، و من کـان، کتـاب کریم»، و از امثله قلب و اخفاء معلوم شـد اکنون نون ساکنه در هر دو به طریق اظهـار است، و تنوین مشـخّص شـد که در دو کلمه است مطلقـا. و غنّه در قلب و اخفاء بالتمام برای همه قرّاء ثابت است، خواه نزد نون یا تنوین، و در چهار از ادغام ایضا، ما عـدای لام و راء، و نزد واو و یاء به مذهب حمزه از روایت خلف بر طرف است، و در اظهار غنّه نیست.

تنبیهات «۱» اوّل: غنّه در حروف ادغـام ماعـدای راء و لاـم است برای همه، و عـدم غنّه، خلـف را نزد واو و یـاء. و اینچنین نزد اظهار مطلقا برای همه به اجماع است از کتاب شاطبیه «۲» و تیسیر «۳». و شیخ

جزری در راء و لام از مشایخ خود نقل غنّه کرده، به بعض قرّاء و بعض روات اسناد نموده به تفصیل چند و این سخن را قوّت داد، و غین و خاء معجمتین را داخل اخفاء کرده، به ابو جعفر اسناد نمود، و از بعض روایات به قالون هم. و خلاف در بعض مواضع از ابو جعفر نقل کرده.

دویم: اشارت به این رفت که نون و تنوین در خطّ مختلف اند و در لفظ متّحد، بنابر این مخرج هر دو یکی است. و چون از مخرج حروف حلق هر دو را دوری واقع است، اظهار واجب بود، خصوصا ماعدای غین و خاء معجمتین که آنها دورتراند. و از حروف ادغام قرب تمام است، ادغام واجب گشت، خصوصا لام و راء، که مخرج این هر دو با نون یکی است به مذهب قرّاء، و در باب مخارج گذشت. و واو متحرّکه شفویه و یاء متحرّکه، که از وسط لسان است، نون را در میان دارند و میم را با واو متحرّکه اشتراک در مخرج هست و با نون اشتراک در استحقاق غنّه. و چون نون و تنوین را با حروف اخفاء حدّ وسط است، نه دوری حروف [حلق] و نزدیکی حروف ادغام، اکنون هر سه ایشان میان مانده است،

---

(۱) س: تنبیها.

(۲) حرز الأمانی و وجه التهانی معروف به قصیده شاطبیه، تألیف امام ابو القاسم بن فیره بن خلف بن احمد الضریر الشاطبی اندلسی (۵۳۸- ۵۹۰ ه. ق).

(۳) التیسیر فی القرآآت السبع، تألیف امام أبو عمرو عثمان بن سعید دانی (۳۷۱- ۴۴۴ ه. ق).

نه اظهار و نه ادغام. و قلب نزد باء موحّده

به میم، که میم را با نون برادری است، از رهگذر اشتراک در غنّه و اشتراک باء و میم در مخرج، بنابر این سلیقه اقتضای غیر از این نداشت.

سیم: ابو عمرو الـدانی، که مقتـدای علمـای اجلّای این فنّ است، نون ساکنه را از یرملون اخراج کرده و حروف ادغام را در «لم یرو» جمع نموده، پنج شـمرد و تصـریح نمود به این مضـمون که، قرّاء حرف شـشم می شـمارند که نون است و نون را در قطار اینها شمردن معنی ندارد، به واسطه آنکه نون که با نون ملاقات شود داخل مثلین است. و این سخن در نهایت قوّت است.

چهـارم: معنی هر یکی از اظهـار و قلب ظاهر است و به حسب لغت اظهار ضـدّ اخفاء است، زیرا که آن آشـكار نمودن است و این نهان کردن. اما به حسب اصطلاح این فنّ اشارت رفت که مخفی میان مظهر و مدغم است. ماند ادغام، در اصل لغت معنی او ایـن اسـت که چیزی را در چیزی پنهـان کننـد که آن چیز ناپدیـد گردد، و این مرادف اخفـاء لغـوی است. مثلاـ میـان عرب مشـهور اسـت کـه «أدغمت اللجـام فی فم الفرس» یعنی لگـام را در دهن اسب پنهـان کردم، به معنی نهـادم. و بعض اهـل لغت گفتند: دغم مصدر به معنی تغطیه یعنی پوشانیدن. اکنون به حسب اصـطلاح ظاهر است که حرف اوّل در دویم نهان می گردد و در این باب سخن به جاهای دیگر می کشد، امّا جهت اختصار به این اکتفا رفت.

باب ششم در ذکر احکام میم ساکنه

بدان که میم ساکنه را نزد بیست و هشت حرف، ما عدای الف ساکنه، سه حکم است:

اظهار و اخفا و ادغام. اظهار نزد بیست

و شش حرف است و اخفا نزد باء موحّده و ادغام نزد میم، و این اخیر داخل قسم مثلین است، مثلا: «لکم میعاد» و «أم من» آنجا که در رسم خط مفصول است. و اخفاء نزد باء مختلف فیه است، مثلا: فاحکم بینهم

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۴

بالقسط «۱» امّا اکثر بر این اند و ابو عمرو دانی و شیخ جزری این را ترجیح دادند. و بعضی گفته اند که به طریق بیست و شش حرف دیگر اظهار می باید، و این ضعیف است. و به حسب سلیقه اخفاء آسان تر است و خفّت مطلوب است. و امثله آن بیست و شش حرف اینک به ترتیب است: «هم أحسن، لکم تحلّه، یمیتکم ثمّ، لهم جنّات، علیکم حجّه، فیهم خیرا، علیهم دائره، لهم ذکرا، لهم رکزا، منهم زهره، فاتّخذتموهم سخریّا، کنتم شهداء، علیهم صلوات، علیهم ضدّا، منهم طائفه، لا یصیبهم ظمأ، فضّلتکم علی، منهم غیر، لهم فیها، أمانتهم قل، رسولکم کما، منهم لیکتمون، مسّتهم نفحه، علیکم و لا نساءکم هنّ، هم ینصرون».

و مخفی نماند که غنّه در اخفا و ادغام ناچار است. و از جمله حروف بیست و شش، نزد فاء و واو مبالغه در اظهار بیشترک می باید. و به این مضمون در منظومه شیخ جزری اشارت کرده، بعد از آنکه بیان اخفاء نزد باء نمود و ترجیح به این داد و گفت:

و أظهر منها عند باقی الأحرف و احذر لدی واو و فاء إن تختفی این مثالهای میم جمع است. و میم غیر جمع مثلا:

«کم أتیناهم، أم تقولون، أم جاءهم، أم حسبتم، أم خلقوا، أم زاغت، أم عندهم، أم کان، أم لم، فأقم وجهک، ألم «۲» یعدکم»، و همچنین تا

آخر. و از این قسم مثال باء و میم گذشت.

این امثله مذکوره همه در دو کلمه است، و در یک کلمه مثلا: «تمترون، أمثالکم، همسا، أمشاج، الأمر، رمزا»، و همچنین تا آخر حکم یکی است. و در نحو: «أمواتا» همان مبالغه مطلوب است و نحو «دمّر» و آنجا «امّن» که موصول است. میم مشدّد حکم مثلین است، و مثال باء در یک کلمه نیست. و هر مثالی که مذکور نشد، تتبع و استقراء باید کرد، اگر در قرآن مجید موجود است فهو المطلوب و الّا از خارج پیدا کرد.

باب هفتم در بیان حروف شمسیه و قمریه

مخفی نماند که لام تعریف با بیست و هشت حرف مذکوره، یعنی غیر از الف ساکنه،

---

(۱) مائده/ ۴۲.

(۲) س: أم لم.

ملاقات می کند. اکنون نصفش شمسیه است و نصف دیگر قمریه. و لام تعریف در هر یک از حروف شمسیه مدغم می شود. و اکنون حروف شمسیه چهارده عدد است: «تاء دو نقطه و ثاء سه نقطه و نون و لام» و این داخل قسم مثلین است. و ده عدد دیگر به ترتیب شمرده از دال مهمله تا ظاء معجمه: «د- ذ- ر- ز- س- ش- ص- ض- ط- ظ» و امثله شمسیه: «التّوّاب، الثّواب، الدّهر، الذّکر، الرّاکعون، الزّاهدین، السّاجدین، و الشّمس، الصّیام، و الضّرّاء، الطّالب، الظّلمات، اللّاعنون، النّاس». و در هر یک از حروف قمریه چهارده عدد مظهر می شود: «همزه و باء موحّده و جیم و حا و خا و عین و غین و فا و قاف و کاف و میم و واو و هاء و یاء»، مثلا: «الأرض، البرق، الجمع، الحدّ، الخلق، العلم، الغیظ، الفضل، و القمر، الکتاب، المهیمن، الوارثون، الهون،

اليوم». و وجه تسميه به تأمّل ظاهر است، آنكه در لفظ «و الشّمس» چون لام در شين مدغم مى شود، هر چه از اين قبيل است به وى نسبت نمودند، و در لفظ «و القمر» چون مظهر است، باقى اخوات وى از امثله به او منسوب است و اين تسميه اتفاقا ميان سلف و خلف شهرت يافت. و اگر نه عوض شمسيه، دنياويه مى توان گفت و عوض قمريه، اخرويه نسبت به كلمه «الدّنيا» و «الآخره»، سمائيه و ارضيه نسبت به لفظ «السّماء» و «الأرض»، و حروف الملائكه و الشّياطين مثلا، حروف الجنّه و النّار و بدين قياس.

باب هشتم در بيان هاء ضمير

بدان كه هاء ضمير، كه خاصّه واحد مذكّر غايب است، در اسم و فعل و حروف مى باشد. و اين دو نوع است: مضموم و مكسور، و ما قبل او حركات ثلاث يا سكون. و ساكن حرف صحيح مى باشد و حرف علّه. و ما قبل حروف علّه، مدّ و لين ايضا، مثلا:

«فله أجره عند ربّه، و علّمه، فيجعله، رسالته، فأجره، و هداه، عقلوه، فيه، و شروه، عليه».

و نظر به ما قبل و ما بعد وى از چهار قسم بيرون نيست:

اوّل: ما قبل و ما بعد متحرّك. اين چنين كه در بعض امثله مذكوره است.

مراديه(گنجينه بهارستان ۱)، ص: ۱۳۶

دويم: عكس اين است، يعنى ما قبل و ما بعد هر دو ساكن، مثل: «يعلمه اللّه»، و «يأتيه الموت».

سيم: ما قبل متحرّك و ما بعد ساكن، مثل: «و يعلّمه الكتاب»، «به اللّه».

چهارم: عكس اين، مثلا: «فحملته فانتبذت»، «فيه هدى».

اكنون در اوّل اشباع است به اجماع قرّاء «۱» و اهل عربيت، و در ثانى و ثالث عدم اشباع، اينچنين است. و در رابع

اشباع خاصّه ابن کثیر است در جمیع قرآن. امّا عاصم در یک جا از روایت حفص موافقت نموده و آن «فیه مهانا» در فرقان است.

از «۲» قسم اوّل چند حرف مستثنی می شود:

اوّل: «۳» آنکه متّصل شده باشد به فعل معتلّ ناقص که لام او به علّت جزم محذوف است، و این شانزده جا واقع است: یؤده الیک، و لا یؤده إلیك در آل عمران: «۴» نؤته منها در آل عمران «۵» دو جاست و در شوری «۶» یکی، نوله و نصله هر دو در نساء «۷»، أرجه در اعراف «۸» و شعراء «۹»، و من یأته در طه «۱۰»، و یتقه در نور «۱۱»، فألقه در نمل «۱۲»، یرضه در زمر «۱۳»، یره دو حرف «۱۴» است در إذا زلزلت، أن لم یره در بلد. از این شانزده «یؤدّه» و «نؤته» و «أرجه» و «یره» مکرّرند و ده دیگر غیر مکرّر. و مذهب عاصم در هر دو «یؤدّه» و هر سه «نؤته» و «نولّه» و «نصله» هر دو اسکان هاء از روایت شعبه و اشباع از حفص، و «ارجه» به اسکان بی همزه میان جیم و هاء بکماله، و «من یأته» اشباع بکماله «۱۵» ایضا، و «یتّقه» به کسر قاف و اسکان هاء شعبه است و عکس این حفص، و «فألقه» به اسکان بکماله، و «یرضه» به ضمّ هاء و اشباع بکماله ایضا. و دو حرف «یره» به اشباع اینچنین است ایضا، و «أن لم یره» که در بلد است به اشباع بی خلاف است از شاطبیه و تیسیر، و اشباع او و اسکان هر سه در نشر و تقریب

---

(۱) س: قرات.

(۲) س:+ پنجم.

(۳) س: ششم.

(۴) آیه

.۷۵

(۵) آیه ۱۴۵.

(۶) آیه ۲۰.

(۷) آیه ۱۱۵.

(۸) آیه ۱۱۱.

(۹) آیه ۳۶.

(۱۰) آیه ۷۵.

(۱۱) آیه ۵۲.

(۱۲) آیه ۲۸.

(۱۳) آیه ۷.

(۱۴) زلزال/ ۸- ۷.

(۱۵) س: بکما.

منقول است.

دویم: لفظ «بیده» در چهار جا است. در بقره: بیده عقده النکاح «۱»، و إلا من اغترف غرفه بیده «۲» دو موضع است، قل من بیده «۳» در مؤمنون «۴»، فسبحان الذی بیده در یس «۵» است.

سیم: لفظ ترزقانه در یوسف «۶».

چهارم: لمن خشی ربه آخر «لم یکن» «۷».

شیخ جزری در لفظ «بیده» و «ترزقانه» و «ربّه» اختلاس را از بعض راویان نقل کرده، اگر چه خلاف قیاس است. و اللّه اعلم.

باب نهم در فرق میان ضاد و ظاء

و بیان مخرج و صفت هر یکی گذشت. اکنون ملاحظه هر یک به حسب صفت و مخرج واجب است جهت دفع اشتباه تا معنی متغیّر نشود. از جمله کلمه بضنین «۸» در کوّرت، بعضی به ضاد و بعضی به ظا خوانند، و معنی هر یکی جدا است. لا جرم فرق میان هر دو ضروری است. و همچنین در ضل من تدعون «۹» و ظل وجهه مسودا «۱۰» اوّل به معنی نایافت شد و ثانی یعنی همیشه پهلوی هم واقع می شوند. اکنون ملاحظه بیشتر لازم است، مثل: أنقض ظهرک «۱۱». خصوصا که تشدید در یکی باشد یا هر دو، مثل: بعض الظالمین «۱۲»، یعض الظالم «۱۳» و به همین مضمون شیخ جزری اشارت نموده گفت:

و إن تلاقیا البیان لازم و أنقض ظهرک یعضّ الظالم

---

(۱) آیه ۲۳۷.

(۲) آیه ۲۴۹.

(۳) مؤمنون/ ۸۸.

(۴) س: مؤمنین.

(۵) آیه ۸۳.

(۶) آیه ۳۷.

(۷) بیّنه/ ۸.

(۸) تکویر/ ۲۴.

(۹) اسراء/ ۶۷.

(۱۰) نحل/ ۵۸.

(۱۱) شرح/ ۳.

(۱۲) انعام/ ۱۲۹.

(۱۳) فرقان/ ۲۷.

و

ظا چون مضبوط و مشخص شود، ما عدای او همیشه ضاد است. و آنچه در قرآن مجید- شرّفه اللّه و عظّمه- از ظاآت آمده در سی عدد باب محصور است. به ترتیب مذکور می شود آنچنان که در کتاب عزیز است به حسب سور و آیات، من أوّله إلی آخره، بی تقدیم و تأخیر مرتّب است:

اوّل: عظمت، به معنی بزرگی، مثلا: «العلیّ العظیم» و از این باب بسیار است. اوّل جای که واقع شد و لهم عذاب عظیم در سوره بقره «۱».

دویم: ظلمه، به معنی تاریکی، و از این هم بسیار است. حرف اوّل و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون در بقره «۲».

سیّم: ظلم، به معنی جور و تعدّی ضدّ عدل و انصاف است، و از این نیز بسیار آمده.

موضع اوّل فتکونا من الظالمین در بقره «۳».

چهارم: ظنّ، یعنی گمان، و متصرّفات این متعدّد واقع است. اوّل موضع الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم در بقره «۴» و کلمه بضنین «۵» مذکور شد که به ضاد و ظا خواندند. اکنون به ظا از این باب است یعنی گمان بر، و به ضاد یعنی بخیل، هر دو بر وزن فعیل به معنی فاعل است.

پنجم: نظر، به معنی دیدن، و متصرّفات این هم بسیار است. اوّل حرف و أنتم تنظرون در بقره «۶». و امّا سه حرف از این باب مستثنی است: «ناضره» اوّلی در قوله- عزّ و جلّ-: وجوه یومئذ ناضره، إلی ربها ناظره در سوره قیامت «۷»، و ناظره ثانیه از این باب است، و لقیهم نضره و سرورا در هل أتی «۸» تعرف فی وجوههم نضره النعیم در مطفّفین «۹»، این هر سه از نضارت به ضاد

است، به معنی خوبی و تازه رویی.

ششم: ظلّ، بکسر ظا به معنی سایه، و از این باب چند جا هست. اوّل و ظلنا «۱۰» علیکم الغمام در بقره «۱۱»، یعنی او را بر شما سایه کردیم، در قصّه قوم موسی. و «ظلیلا»

---

(۱) آیه ۷.

(۲) آیه ۱۷.

(۳) آیه ۳۵.

(۴) آیه ۴۶.

(۵) تکویر/ ۲۴.

(۶) بقره/ ۵۰.

(۷) قیامه/ ۲۳.

(۸) انسان/ ۱۱.

(۹) آیه ۲۴.

(۱۰) س: فظلّلنا.

(۱۱) آیه ۵۷.

از این باب است در قوله تعالی: ظلاـ ظلیلاـ در نساء «۱» از برای مبالغه. و «ظلّه» دو جا واقع است: کأنه ظله در اعراف «۲» و عذاب یوم الظله در شعراء «۳» تحت این باب مندرج است. و جمع «ظلّه»، «ظلل» است، مثلاـ فی ظلل من الغمام در بقره «۴»، موج کالظلل در لقمان «۵»، من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل در زمر «۶». و «ظلال» جمع «ظلّ» است، مثلا: فی ظلال علی الأرائک در یس «۷»، فی ظلال و عیون در مرسلات «۸».

هفتم: وعظ، به معنی نصیحت و پند دادن است، و این معدود چند است: اوّل و موعظه للمتقین در بقره «۹». و از این باب یک حرف مستثنی است. قوله تعالی: الذین جعلوا القرآن عضین در حجر است «۱۰»، جمع «عضه» به ضاد است. نقل کرد صاحب

صحـاح از کسـائی آنکه «عضه» به معنی کـذب و بهتان است. و جای دیگر در تفسـیر این آیه گفتنـد: «عضـین» جمع «عضه» به معنی فرقه، یعنی گروه. و ملخّص کلام آنکه حقّ تعـالی این آیه را در باب جماعتی فرمود که ایمان به قرآن نیاوردنـد و آن را گروه گروه کردند «۱۱»، که بعض

دروغ است و بعضی سحر «۱۲» و بعضی شعر و همچنین لعنه الله علی الکاذبین «۱۳».

هشتم: ظهور، به معنی آشکارا، ضدّ خفا یعنی نهان بودن، و ظاهر ضدّ باطن از این باب است، نحو: و ذروا ظاهر الإثم «۱۴» و باطنه «۱۵». و از این کلمه چند نازل شده. اوّل تظاهرون علیهم بالإثم و العدوان در بقره «۱۶».

نهم: ظهر، به معنی پشت، و از این معدود چند است. اوّل کتاب الله وراء ظهورهم در بقره «۱۷»، و بیشتر به صیغه جمع آمده.

دهم: انظار، به معنی مهلت دادن است، و متصرّفات وی خاصّه از باب افعال است

---

(۱) آیه ۵۷.

(۲) آیه ۱۷۱.

(۳) آیه ۱۸۹.

(۴) آیه ۲۱۰.

(۵) آیه ۳۲.

(۶) آیه ۱۶.

(۷) آیه ۵۶.

(۸) آیه ۴۱.

(۹) آیه ۶۶.

(۱۰) آیه ۹۱.

(۱۱) حاشیه نسخ اساس: ساختند.

(۱۲) س: سخر.

(۱۳) آل عمران/ ۶۱.

(۱۴) س: الاسم.

(۱۵) انعام/ ۱۲۰.

(۱۶) آیه ۸۵.

(۱۷) آیه ۱۰۱.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۰

معلوم و مجهول، و چند جا واقع است. اوّل لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون در بقره «۱».

یازدهم: حفظ، یادداشتن، ضدّ نسیان که موجب فراموشی است. [و از این کلمه چند جا] منزل است جای اوّل حافظوا علی الصلوات و الصلوه الوسطی در بقره «۲».

دوازدهم: عظم، به معنی استخوان، جمع وی عظام است: استخوانها، و از این چند عدد آمده است. اوّل إلی العظام کیف ننشزها در بقره «۳».

سیزدهم: کظم، فرو نشاندن قهر است.

چهاردهم: غیظ، یعنی قهر. قوله تعالی: و الکاظمین الغیظ در آل عمران «۴» است. از لفظ اوّل، اوّل کلمه در [آل عمران] است و باقی معدود چند است. و از لفظ ثانی اوّل مواضع من الغیظ، موتوا بغیظکم هم در این سوره «۵».

و از این لفظ ثانی چند جا هست. امّا دو کلمه از این مستثنی است: قوله تعالی: و غیض الماء در هود «۶»، و ما تغیض الأرحام در رعد «۷»، تصریح نمودند آنکه هر دو از «غیض» به ضاد به معنی نقصان است. اکنون «و غیض الماء» یعنی آب کم شد و در زمین فرو رفت، و «ما تغیض الأرحام» یعنی آنچه کمی کند ارحام، به قرینه «و ما تزداد». و به این اشارت نمود شیخ جزری که «و الغیظ لا الرّعد و هود قاصره».

پانزدهم: فظّ، از فظاظه به معنی جلافه، ضدّ ملایمت.

شانزدهم: غلظت و غلاظت، به معنی شدّت، ضدّ مهربانی است. قوله تعالی در آل عمران و خطاب به پیغامبر است صلی اللّه علیه و آله: و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك «۸» یعنی اگر جلف سنگدل می بودی همه از گرد و کنار تو متفرّق شدندی و از هم پاشیدندی. و از لفظ اوّل همین کلمه منزل است. و از لفظ ثانی چند جا هست. اوّل «غلیظ القلب» که در آیه کریمه است. و «لانفضّوا» به ضاد، انفضاض ضدّ اجتماع است.

هفدهم: حظّ، مرادف نصیب، به معنی بخشش است. و از این چند کلمه معدود است:

---

(۱) آیه ۱۶۲.

(۲) آیه ۲۳۸.

(۳) آیه ۲۵۹.

(۴) آیه ۱۳۴.

(۵) آیه ۱۱۹.

(۶) آیه ۴۴.

(۷) آیه ۸.

(۸) آیه ۱۹۵.

اوّل: یرید الله ألا یجعل لهم حظا فی الآخره در آل عمران «۱». و آنچه از این باب واقع شد، اسم است. و آنچه فعل آمده مقارب این باب به ضاد در سه جا:

اوّل: و لا یحض علی طعام المسکین در الحاقّه «۲».

دویم: و لا تحاضون

علی طعام المسکین «۳» به غیب و خطاب، «و لاـ تحاضّون» به خطاب، و بعد از حاء مفتوحه الف هست. اکنون مدّ لازم است. این سه قراءت منقول است در و الفجر.

سیم: و لا یحض علی طعام المسکین در ماعون «۴».

این سه جا به معنی تحریض است- به ضاد- بر فعل آن چیز، یعنی باعث بودن بر طعام مسکین.

هجدهم: ظفر، یعنی ناخن، و در این سه لغت است: اسکان فا، با ضمّ و کسر ظاء، و ضمّ هر دو، از این باب یک حرف فقط در قرآن است: قوله تعالی: حرمنا کل ذی ظفر در انعام «۵»، امّا ضمّ هر دو به اجماع قرّاء است.

نوزدهم: انتظار، یعنی ترقّب نمودن و منتظر بودن چیزی را، و از این چند حرف هست. اوّل حروف قل انتظروا إنا منتظرون در انعام «۶».

بیستم: ظمأ، مرادف عطش است، یعنی تشنگی، و از این باب سه جا واقع است:

لا یصیبهم ظمأ در آخر براءه «۷»، و أنک لا تظمؤا فیها در آخر طه «۸»، یحسبه الظمئان ماء در وسط نور «۹».

بیست و یکم: ظلّ، فعل ماضی است به معنی «دام»، یعنی همیشه هست اینچنین، مثلا:

ظل وجهه مسودا در نحل «۱۰» و زخرف «۱۱»، یعنی همیشه رو سیاه مانده. و متفرّقات وی نه است:

اوّل: فظلوا فیه یعرجون در حجر «۱۲».

---

(۱) آیه ۱۷۶.

(۲) آیه ۳۴.

(۳) فجر / ۱۸.

(۴) آیه ۳.

(۵) آیه ۱۴۶.

(۶) آیه ۱۵۸.

(۷) آیه ۱۲۰.

(۸) آیه ۱۱۹.

(۹) آیه ۳۹.

(۱۰) نحل/ ۵۸.

(۱۱) زخرف/ ۱۷.

(۱۲) آیه ۱۴.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۲

دویم: لظلوا من بعده یکفرون در روم «۱».

سیم: ظل وجهه مسودا در نحل «۲» و زخرف «۳».

چهارم: ظلت علیه عاکفا در طه «۴».

پنجم: فظلت

أعناقهم لها خاضعين «۵».

ششم: فنظل لها عاكفين هر دو در شعرا «۶».

هفتم: فيظللن رواكد «۷» در حم عسق.

هشتم: فظلتم تفكهون «۸» در واقعه.

آنچه در قرآن مجيد واقع است همين است و استيفاى امثله نموديم در اين باب جهت توضيح، چون متصرّفات او مشتبه اند، خصوصا كسى را كه علم صرف نداند. و ما عداى اينها به ضاد است، مثلا: «فقد ضلّ» يعنى به تحقيق گمراه شد، «و أضلّ» گمراه گردانيد.

«يضلّ» بفتح ياء، گمراه مى شود، و به ضمّ ياء، گمراه مى كند و مى گرداند. «ضلّوا و أضلّوا» گمراه گشتند و كردند. «ضلال و ضلاله» هر دو به معنى گمراهى و متصرّفات وى، و هر چه از اين قبيل است و به حسب معنى نزديك باشد. مثل «ضلال» در قوله تعالى:

فى ضلال و سعر «۹» به معنى هلاك است. ضل سعيهم «۱۰» يعنى باطل و ضايع گشت سعى ايشان. «و أضلّ أعمالهم» باطل و ضايع گردانيد عملهاى ايشان را، چون آن سعى و عمل از براى خداى- عزّ و جلّ- نبود. ضل من تدعون «۱۱» يعنى نايافت شد. و وجدك ضالا «۱۲» يعنى متحيّرا، از حيرت، سرگردانى است. قالوا ضلوا عنا «۱۳» يعنى غايب گشتند از ما. لا يضل ربى «۱۴» غايب نمى شود و همچنين.

بيست و دويم: ظعن، مرادف رحيل، يعنى كوچ كردن ضدّ اقامت به معنى درنگ، و از اين باب يك حرف فقط در جميع قرآن است: يوم ظعنكم و يوم إقامتكم در نحل «۱۵». و

---

(۱) آيه ۵۱.

(۲) آيه ۵۸.

(۳) آيه ۱۷.

(۴) آيه ۹۷.

(۵) شعراء/ ۴.

(۶) آيه ۷۱.

(۷) شوری/ ۳۳.

(۸) آیه ۶۵.

(۹) قمر/ ۴۷.

(۱۰) کهف/ ۱۰۴.

(۱۱) اسراء/ ۶۷.

(۱۲) ضحی/ ۷.

(۱۳) اعراف/ ۳۷.

(۱۴) طه/ ۵۲.

(۱۵) آیه ۸۰.

مرادیه(گنجینه بهارستان

۱)، ص: ۱۴۳

جایز است فتح و اسکان عین، دو قراءت است.

بیست و سیم: حظر، به معنی منع است، و از این باب دو صرف آمده است: و ما کان عطاء ربک محظورا در سبحان «۱»: فکانوا کهشیم المحتظر در قمر «۲». و ما عدای این از حضور به ضاد است، ضدّ غایب بودن، مثلا: حاضری المسجد الحرام «۳»، ما عملت من خیر محضرا «۴»، و وجدوا ما عملوا حاضرا «۵» و امثال اینها.

بیست و چهارم: یقظه، یعنی بیداری، ضدّ خواب است، و این یک جا در کهف است:

و تحسبهم أیقاظا «۶».

بیست و پنجم: ظهر، به ضم ظاء پیشین و این دو جا است: من الظهیره و من بعد صلوه العشاء «۷» در نور است و عشیا و حین تظهرون «۸».

بیست و ششم: ظهار، به کسر ظاء، یعنی سوگند، آنکه در کتب فقه مسطور است، و از این باب سه جا واقع است. در احزاب «۹»: و ما جعل أزواجکم اللائی تظاهرون منهن أمهاتکم و در این کلمه چهار قرائت «۱۰» است: «تظاهرون» به فتح تاء خطاب و هاء ایضا، و تشدید ظاء و اثبات الف میان ظاء و هاء. «تظاهرون» به فتح هر دو ایضا، و تخفیف ظاء و اثبات الف. «تظاهرون» به ضم تاء و کسر هاء و اثبات الف. و هاء در این سه قرائت مخفّف است. «تظّهّرون» به فتح تاء و تشدید ظاء و هاء مفتوحه بی الف.

و در قد سمع: الذین یظاهرون منکم من نسائهم و الذین یظاهرون من نسائهم دو صرف و در هر یکی از این، سه قرائت است: یظاهرون به تشدید ظاء و تخفیف هاء و اثبات الف.

«یظّهّرون» به تشدید هر دو، بی الف و یاء غیبت، و هاء در این دو قراءت هر دو مفتوح است. «یظاهرون» به ضمّ یاء و کسر هاء و تخفیف هر دو و اثبات الف. و ظاء در هفت قراءت مفتوح است. و شیخ جزری این باب را در منظومه خود تحت باب هشتم از ظاآت مندرج ساخت و پسرش به این مضمون تصریح نمود در شرح منظومه، و

---

(۱) اسراء/ ۲۰. ۸

(۲) آیه ۳۱.

(۳) بقره/ ۱۹۶.

(۴) آل عمران/ ۳۰.

(۵) کهف/ ۴۹.

(۶) آیه ۱۸.

(۷) آیه ۵۹.

(۸) روم/ ۱۸.

(۹) آیه ۴.

(۱۰) س: قرآن.

شمردن وی علی حدّه اولی است، که فرق میان هر دو واضح است.

بیست و هفتم: ظفر، به فتح ظاء و فاء، به معنی نصرت و یاری و بر دشمن غالب گشتن، و از این باب یک کلمه آمده من بعد أن أظفرکم علیهم در فتح «۱».

بیست و هشتم: لفظ، به معنی سخن، و این هم یک جا در «ق» است: ما یلفظ من قول «۲».

بیست و نهم: شواظ، یعنی زبانه آتش برافروخته که دود ندارد، و این نیز یک جا است:

در الرحمن: یرسل علیکما شواظ من نار «۳». و ضمّ شین و کسر او جایز است در قراءت.

سی ام: لظّی، نـامی است از نامهـای دوزخ، و این دو جا است: کلا إنها لظی در معارج «۴»، فأنذرتکم نارا تلظی در و اللیل «۵».
آورده اند وجه تسمیه جهنّم به این نام شلایینی و بی تابی او در سوزندگی است «۶»، نعوذ باللّه منها.

اکنون ماعدای ظاآت مذکوره محصوره هر چه یافت شود ضاد است.

باب دهم در بیان ادغام و اظهار

اشاره

بدان که ادغام پنهان کردن حرف اوّل که ساکن است در حرف

ثانی که متحرّک است، آنچنان که ثانی یک حرف مشدّد حاصل شود، و اظهار عکس این است. و ادغام بر سه قسم است: مثلین و جنسین، و این هر دو واجب است، و متقاربین، و این جایز است.

اوّل: مثلین، یعنی آنکه به حسب مخرج و صفت هر دو یکی باشند، و متماثلین نیز می نامند، مثل: «اذهب بکتابی، کانت تأتی، و قد دخلوا، إذ ذهب، فاجعل لی، بل لا، قل لکم میعاد، و هل لکم ممّا، فی قلوبهم مرض»، و همچنین در جمیع حروف الّا و او مدّیه و یاء مدّیه، مثل: «آمنوا و عملوا، و قالوا و هم، الّذی یزجی، فی یومین»، که صفت مدّ- یعنی آن کشش- به ادغام برطرف می شود، به خلاف لینتین، مثل: «عصوا و کانوا، عفوا و

---

(۱) آیه ۲۴.

(۲) آیه ۱۸.

(۳) آیه ۳۵.

(۴) آیه ۱۵.

(۵) آیه ۱۴.

(۶) س: به این نام ... یعنی و بی تابی او در سوزید گفت.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۵

قالوا، و اووا و نصروا»، چون آن صفت مفقود است، ادغام واجب است. و اشارت گذشت در باب احکام نون ساکنه و آنکه بعضی «من ناصرین» را و امثاله از متماثلین شمرده اند.

دوم: جنسین، یعنی آنکه مخرج هر دو متّحد باشد و صفت مختلف. امّا اختلاف در صفات از جمیع جهات لازم نیست. و متجانسین نیز می گویند. مثل: «و قد تبیّن، إذ ظلمتم، اجیبت دعوتکما، فآمنت طائفه». چون مقرّر شد که مخرج تاء مثنّاه و دال و طاء مهملتین یکی است، و همچنین ذال و ظاء معجمتین. و لام نزد راء، مثل: «قلّ ربّی، و بل رفعه، و بل ران» مدغم است به اجماع. بنابر مذهب قرّاء ظاهر است،

چون پیش او از قسم متجانسین اند، و بر مذهب دیگران گفتند: چون در مخرج به غایت نزدیکند حکم متجانسین دارند. و در مثال سیم از این امثله مذکوره نزد حفص عدم ادغام است، چون بر لام سکته می کنند. و دال مهمله که با تاء در یک کلمه ملاقات کند از این قسم است، مثل:

«حصدتم، رددت»، و امثال این. و همچنین طاء با تاء، مثل: «بسطت، أحطت، فرّطت، فرّطتم»، غایه ما فی الباب این ادغام ناقص است، که اگر تامّ باشد مشتبه به تاء محضه می شود. اکنون صفت استعلا و اطباق نمی ماند و تغییر معنی لازم می آید. بنابر این محذور، با ادغام مذکور آن صفت باقی ماند. امّا أ لم نخلقکم که در مرسلات «۱» فقط واقع است، بعضی ابقاء صفت استعلا را با ادغام واجب دانستند، و بعضی زوال صفت را.

اکنون کاف مشدّده است و هر یک از این دو وجه نزد اهل این فنّ مجوز است. و اوّل نزد اهل بصره راجح است و ثانی نزد اهل شام. و شیخ جزری با وجود آنکه هر دو را استحسان نمود، ثانی را ترجیح داد، امّا در منظومه خود اشارت مجمل کرده گفت:

و بیّن الإطباق من أحطت و مع بسطت و الخلف بنخلقکم وقع سیم: متقاربین، یعنی آنکه به هم نزدیک باشند به حسب مخرج فقط یا صفت فقط.

بعض قرّاء به ادغام خواندند و بعضی به اظهار، و این پنج نوع است:

اوّل: ذال إذ با شش حرف ملاقات می کند: تاء مثنّاه و جیم و دال مهمله و زای معجمه

---

(۱) آیه ۲۰.

و سین و صاد مهملتین، نحو: «إذ تستغیثون» و «إذ جعلنا» و

«إذ دخلوا، و إذ زيّن» [و] «فلو لا إذ سمعتموه» و «إذ صرفنا». و اظهار نزد ما عدای این شش حرف واجب است، نحو: «و إذ اتينا»، «إذ رأی نارا»، «و إذ قال». و هر چه از امثله اتفاق افتد، به غیر از ذال و ظاء که آن داخل مثلین است و این متجانسین.

دویم: دال قـد با هشت حرف ملاقات می کند: جیم و ذال و زای معجمتین و سین و شین و صاد و ضاد و ظاء معجمه، نحو: «و لقـد جاءكم»، «و لقد ذرأنا»، «و لقد زيّنّا»، «قد سـمع»، «قد شـغفها»، «لقد صدق»، «فقد ضلّ»، «لقد ظلمک». و اظهار ماعدای این هشت به اتفـاق است، نحـو: قـد خسـر، لقـد رأی، قـد علم، و همچنین جمیع امثله بواقی به غیر از تـاء مثنّاه و دال که آن داخل متجانسین است و این متماثلین.

سیم: تـاء تـأنیث ساکنه، که در واحـده مؤنّث غایبه است از فعل ماضـی، با شـش حرف ملاقات می کنـد: ثاء مثلّثه و جیم و زاء معجمه و سین و صاد مهملتین و ظاء معجمه، نحو:

«کـذّبت ثمود، وجبت جنوبها، خبت زدناهم، أنبتت سـبع سـنابل، لهـدّمت صوامع، کانت ظالمه»، و ماعـدای این شـش را اظهار لازم است نزد همه، مثلاـ «و ضـربت علیهم، قالت فـذلکنّ، فانفجرت منه»، و این چنین است باقی امثله، به جزء تاء و دال و طاء مهملتین که آن متماثلین است و این هر دو از متجانسین.

چهارم: لام هل و بل با هشت حرف ملاقات می کند: تاء مثنّاه و ثاء مثلّثه و زای معجمه و سین مهمله و ضاء معجمه و طاء و ظاء و نون، امّا تفصیل دارد. لام هل به

ثاء مثلّثه فقط.

و لام بل با پنـج عـدد زاء و ضاد معجمتین و سـین مهمله و طاء و ظاء. هر دو شـریکند در تاء مثنّاه و نون، نحو: «هل تنقمون، بل تـأتیهم، هـل ثوّب، بـل زیّن، بل سوّلت، بل ضـلّوا، بل طبع، بل ظننتم، بل نتّبع، هل نحن»، و باقی ماعـدای این هشت را اظهار به اجمـاع است، هر چه واقع شود، مثلاـ «هـل أتی، هل علمتم، بل جاء، بل فعله، بل قالوا، بل کنّا». و بـدین قیاس غیر از راء و لام، که این داخل مثلین است و آن متجانسین به تفصیل مذکور. و در این چهار نوع مذکور بالتمام عاصم ادغام ندارد.

پنجم: حرف چند مضبوط معدود، و آن هفده موضع است:

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۷

اوّل: باء ساکنه به سبب جزم نزد فاء، و این پنج حرف است در قرآن: أو یغلب فسوف در نساء «۱»، و إن تعجب فعجب در رعد «۲»، قال اذهب فمن در سبحان «۳» فاذهب فإن لک در طه «۴»، و من لم یتب فأولئک در حجرات «۵».

دویم: [فاء] مجزومه نزد باء، عکس آن، و آن یک حرف است: نخسف بهم در سبأ «۶».

سیـم: بـاء سـاکنه به جزم ایضـا نزد میم، یـک حرف است: و یعـذب من یشـاء در بقره «۷». این بنـابر قراءت آنهـا که به اسـکان خواندند، و عاصم با هر که موافق اوست به رفع.

چهـارم: باء ساکنه ایضا در فعل امر نزد میم هم یک جا است: در هود «۸»: «ارکب معنا». و عاصم بکماله در این ادغام دارد. [و از] شاطبیه و تیسیر و از تقریب نشر خلاف دارد.

پنجم: راء ساکنه، خواه در مضارع

مجزوم و خواه در امر نزد لام، نحو: نغفر لكم، فاصبر لحكم ربك و امثالها.

ششم: لام ساكنه به جزم نزد ذال يک حرف مكرّرا واقع است: و من يفعل ذلك. «۹»

هفتم: ثـاء مثلّثه در مضـارع مجزوم نزد ذال معجمه، و اين يک حرف است: يلهث ذلك در اعراف «۱۰». و عاصم در اين ادغام دارد. و از شاطبيه و تيسير و از تقريب نشر خلاف است.

هشتم: دال مهمله مجزومه نزد ثاء مثلّثه: «و من يرد ثواب» دو حرف است در آل عمران «۱۱».

نهم: ذال معجمه نزد تـاء مثنّاه، در: «إتّخـذت» و «أخـذت» به لفظ افراد جهت مخاطب و متكلّم، و «أخـذتم» و «إتّخـذتم» به لفظ جمع، هر جا كه واقع است. و در اين عاصم ادغام دارد از روايت شعبه، و اظهار از روايت حفص.

دهم: ذال معجمه ايضا نزد تاء مثنّاه، ايضا يک حرف است در طه: فنبذتها «۱۲».

---

(۱) آيه ۷۴.

(۲) آيه ۵.

(۳) اسراء/ ۶۳.

(۴) آيه ۹۸.

(۵) آيه ۱۱.

(۶) آيه ۹.

(۷) آيه ۲۸۴.

(۸) آيه ۴۲.

(۹) بقره/ ۲۳۱ و ....

(۱۰) آيه ۱۷۶.

(۱۱) آيه ۱۴۵.

(۱۲) آيه ۹۶.

مراديه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۴۸

یازدهم: ذال ایضا کذلک نزد تاء، یک کلمه دو جا است، غافر «۱» و دخان «۲»: «عذت».

دوازدهم: ثاء مثلّثه نزد تاء مثنّاه در: کلمه «لبثت» متکلم و «لبثت» مخاطب و «لبثتم» جمع وی مکرّرا واقع است.

سیزدهم: ثاء مثلّثه ایضا نزد تاء مثّناه، ایضا یک کلمه دو جا است: «أورثتموها» در اعراف «۳» و زخرف «۴».

چهاردهم: دال مهمله نزد ذال معجمه، یک حرف است: کهیعص ذکر «۵».

پانزدهم: نون نزد واو در: یس و القرآن «۶».

شانزدهم: نون نزد واو ایضا، در ن و القلم «۷». و در این

هر دو ادغام عاصم است از روایت شعبه، و اظهار از حفص. از شاطبیه و تیسیر و در تقریب نشر خلاف دارد. هر دو از عاصم بکماله نقل کرده.

[هفدهم]: نون نزد میم یک حرف است، اوّل شعراء و قصص «۸» «طسم». و عاصم را در این ادغام است بکماله از کتب مذکوره.

تتمّه از متقاربین چند کلمه را استثنا کردند جهت بعد مخرج و بعضی به امر نسبی دورتر است. و تصریح نمودند که اظهار واجب است، اگر چه تقارب صفات هست، و بعضی را بیشتر. و از متجانسین هم کلمه [ای] و همه به تفصیل مذکور می شود:

اوّل: فسبحه در طور «۹»، و سبحه در هل أتی «۱۰»، به واسطه ثقل حرف حلق و ثقل ادغام و خفّت مطلوب است. دیگر از ادغام تغییر معنی لازم می آید.

دویم: لا تزغ قلوبنا در آل عمران «۱۱»، چون عین حلقیه است و قاف لهویه.

سیم: فلتقم در نساء «۱۲»، فالتقمه در صافّات «۱۳». و تباعد صفات در این بیشتر

---

(۱) آیه ۲۷.

(۲) آیه ۲۰.

(۳) آیه ۴۳.

(۴) آیه ۷۲.

(۵) مریم/ ۱.

(۶) الرحمن/ ۱.

(۷) ن/ ۱.

(۸) س:+ و.

(۹) آیه ۴۹.

(۱۰) انسان/ ۲۶.

(۱۱) آیه ۸.

(۱۲) آیه ۱۰۲.

(۱۳) آیه ۱۴۲.

است، زیرا اگر حاء و هاء در پنج صفت از اصول مشترکند، یعنی همس و رخاوت و استفال و انفتاح و اصمات، و غین و قاف در چهار، جهر و استعلاء و انفتاح و اصمات، و لام و تاء در دو، استفال و انفتاح، و لام به انحراف مخصوص است.

چهارم: قل نعم در صافّات «۱۴». از قسم متقاربین به اعتبار تعدّد مخرج لام و نون، یا از متجانسین بنابر مذهب قرّاء.

و به هر تقدیر در پنج از اصول مشترکند: جهر و توسّط و استفال و انفتاح و اذلاق. امّا برای تعیّن اظهار نکته [ای] گفتند، ملخّص آنکه نون ساکنه که قبل از میم است و واو و یاء، مدغم است بی خلاف، مثل: «من مضلّ، من ولیّ، فمن یعمل»، و در عکس مثل: «أم نجعل، أو نردّ، فی نادیکم»، اظهار به اتفاق است، که از ادغام، در لفظ و معنی تفاوت و تغایر پیدا می شود. و به همین طریق در لام عمل نمودند، مثلا: «من لدنه» که نون مقدّم است، به اجماع مدغم است. اکنون در «قل نعم» که لام مقدم است، ادغام جایز نیست. با وجود ادغام لام «بل» در «نتّبع» که شرح رفت، منقول است و متواتر.

پنجم: فاصفح عنهم در آخر زخرف «۱۵». با وجود تجانس، منع از ادغام به اجماع است، به واسطه ثقل حرف حلق با ادغام و لزوم تغییر معنی.

و حاصل کلام آنکه این توجیهات و تعلیلات از قبیل دلیل اقناعی است، و تمسّک به آنچه مشهور است میان علماء فنّ که «القراءه سنّه متّبعه» کافی است. ملخّص معنی این سخن آنکه، روش قرائت را پیروی می باید کرد به آن نوعی که خلف از سلف به طریق تواتر نقل کردند و روایت نمودند که خلاف آن جایز نیست. و السلام علی من اتّبع الهدی.

[ادغام کبیر]

و آنچه از اقسام ادغام اینجا مذکور شد همه ادغام صغیر است، که حرف اوّل ساکن بوده، در همه اقسام منزل است. و ادغام کبیر آنکه اوّل متماثلین و متجانسین و متقاربین متحرّک بوده، وی را ساکن گردانند و در ثانی ادغام کنند. مثال متماثلین: «أعلم ما»

یشفع

---

(۱۴) آیه ۱۸.

(۱۵) آیه ۸۹.

عنده، لا قیل لهم، الرّحیم ملک»، و امثال اینها. و متجانسین: «بیّت طائفه، فی المساجد تلک»، و غیرهما. و متقاربین: «و القلائد ذلک، و شهد شاهد، نفقد صواع»، و غیر ذلک. و این مذهب ابو عمرو و یعقوب است و تفصیل وی در جای دیگر است. و از قسم ادغام کبیر است مکنی در کهف «۱»، همه ادغام کردند سوی ابن کثیر، لا تأمنا در یوسف «۲»، همه بر ادغام متفّق اند، امّا این حکم دیگر دارد و در باب وقف بر اواخر کلمات بر وی اشارت خواهد رفت. و آنچه در این باب شرح نمودیم از اقسام ادغام، و بسط کلام در این مقام کافی است و شافی، و اللّه الموفّق.

باب یازدهم در ذکر ملاحظه سواکن و محافظت بر ادای آنها

مخفی نماند که اکثر مردم در این باب بی ملاحظه اند، یا از برای جهل یا پی به روایتی، و هر دو موجب اثم است، مثلا «بسم» کمال ملاحظه در ادای سکون سین می باید و اگر نه مکسور می گردد. و حاء «الرحمن» ایضا که بعض جهّال مساهله نموده مفتوح می خوانند. و لام «الحمد» و «العالمین» که از ده یکی بعد از مشق بسیار و ریاضت بی شمار اسکان وی را درست می کنند. و عین «نعبد» و سین «نستعین» علی الخصوص و «المستقیم» ایضا، که در این هر دو و امثالهما ورای محافظه بر اسکان، اگر مساهله در اداء سین شود به تاء «۳» می گردد. چون به واسطه همس و رخاوت ضعیف است و تاء از رهگذر شدّت قوّت دارد. در مثل «یسجدوا» و «یسجدون» به طریق اولی، که جیم را شدّت و جهر است هر دو. و هاء

«إهـدنا» که مجاورت همزه مکسور در وی اثر بکنـد. و نون «أنعمت» که مبادا به تقریب اظهار به حرکت انجامد. و همچنین که مـا بواقی حروف حلق باشـد و میم در وی ایضـا چون مصاحب تاء است. و اینچنین اگر مصاحب غیر تاء باشـد، آنجا که حقّ او اظهار است. اگر چه اظهار اوّل در «أنعمت» جهت حرف حلق اندک بیشتر است.

---

(۱) آیه ۹۵.

(۲) آیه ۱۱.

(۳) س: تبا.

و «المغضـوب» کـه حرکت غین بر زبـان عـوام جـاری است، بلکه بعض خـواصّ. و کمـال ملاـحظه در اداء غین لاـزم است که بعضـی وی را به خـاء منقلب می سازنـد. و میم «علیهم و لا» مبادا مبالغه در اظهار جهت مصاحبت واو به حرکت انجامـد، چون اشـارت رفت که اظهـار میم نزد فـاء و واو از بواقی بیشتر است. و همزه «یؤمنون» ناگاه مبالغه در اداء به جهت قوّت نبر و جهر و شـدّت، وی را متحرّک گردانـد. و قـاف «رزقنـاهم» ایضـا کـه جهر و شـدّت و قلقـه دارد، و همچنین بـواقی حروف قلقه. و فـاء «المفلحون» که عدم رعایت سـکون به لباس لامش منجر می سازد. و راء «أنذرتهم» که میان دو فتحه است. «أم لم تنذرهم» که مجاور کسـره است. و حقّ هر یکی دادن از تفخیم و ترقیق به تفصـیل شـرح. و حکم تنوین در «عـذاب عظیم» و «عذاب ألیم» و اخواتهما ظاهر است که حکم نون است. و خاء در «و ما یخدعون» و شـین «و ما یشـعرون» و کاف «یکذبون» و صاد «مصلحون» که در عدم ملاحظه اوّل میم کسر است «۱»، خا را با فتح، و دویم را ضمّ

به واسطه انضمام عین، و سیم و چهارم را کسر جهت مجاورت ذال و لام. و در شین مثل «اشتروا» ملاحظه به عنوانی که در سین «نستعین» و «المستقیم» شرح رفت، لازم است.

و ظاء «أظلم» که به توالی چهار حرکت، نیانجامد. «۲» و زای «رزقا» که اعراب مهمله اکتساب ننماید. و زای «کنزتم» که بر زبان بعض جهّال کسر وی جاری است. و ورای، این ملاحظه، تساهل در اداء به سینش می گرداند. در این دو مثال به واسطه رخاوت، اگر چه جهریت دارد. و در مثل «تزداد» سفارش بیشتر است، که قوّت دال زیاد است. و ضاد «أن یضرب» که فاء فعل مکسور نشود. و صاف گردانیدن هاء «عهد» را بعد از تلخیص عین حقّ است. و همچنین «بعهدی، بعهدکم» و عکس این در اعراب، مثلا: «ألم أعهد» به همین اسلوب لازم است. و تنبیه بر این دو کلمه بخصوصهما جهت آنکه در اداء این هر دو، کما هو حقّه، بسیار از مردم عاجزند، و اگر نه در «نعبد» و «اهدنا» سفارش سکون عین و هاء رفت. و میم «أمواتا» به همان طریق که در «علیهم و لا» معمول است، بی تفاوت. و ذال «اذکروا» و تاء «تتلون» و ثاء «بعثناکم» که اوّل و دویم را از مصاحبت ما بعد

---

(۱) در اصل چنین است.

(۲) س: نه انجامد.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۲

اکتساب ضمّ نشود، و سیم را توالی چهار حرکت نماید.

این امثله حروف هجاء به ترتیب آیات قرآنی از اوّل فاتحه واقع شد. به غیر از الف و واو و یاء، چون قوّت ما عدای این هر سه بیشتر است، و مبالغه بر ملاحظه سکون

این سه به عنوانی که در بواقی گذشت ضـروری نیست. مثلا: «أتاكم، یوقنون، سـینین»، و در مدّبر او هم «علیهم» «۱». در لین اما الف قبول حرکت ندارد ضـرورتا، و اما واو و یاء در مدّ غالبا سـلیقه هر که باشد اگر به خودی خود بگذارد میل به غیر سـکون نمی کند، و در لین نادر سـلیقه ای است که مخالف باشد. و مشابهات امثله مذکوره در قرآن مجید بسیار است، تتبع نموده و بر آنها قیاس می باید کرد.

و در این باب اگر چه به محافظت تمام بر سـکون لام در قطار باقی حروف اشارت رفت. امّا یک کلمه بخصوصـها مـذکور می شود که وقوع خطا در وی، بعض خواصّ را و اکثر عوام، عام است، مثلا: «نزّلنا، و ظلّلنا، ثمّ أرسـلنا، فزیّلنا»، و امثال اینها تصـفیه لام ساکنه و تخلیص وی از نون ضمّ ناگزیر است، زیرا که عـدم رعایت این مضـمون، لام به نون منقلب می سازد. اکنون «زیّنّا» که او را «زیّن» واحـد غـایب است و «زیّلنـا» را «زیّل»، به هم ملتبس می شونـد. و همچنین «أرسـلنا» را، «أرسل» هر گاه به ادغام خوانده شود، آن واحد «ارسن» و تغییر معنی می شود. و خواندن این دانسـته به کفر می انجامد و ندانسته به وزر. و شیخ جزری به همین «۲» اشارت نموده، به یک بیت در منظومه خود گفت:

و احرص علی السکون فی جعلناأنعمت و المغضوب مع ظلّلنا

باب دوازدهم در بیان وقف بر اواخر کلمات

بدانکه محلّ وقف کردن بر هر کلمه که آخرش در حالت وصل متحرّك است، قطع آن آخر از حرکت واجب است به اجماع، آنچنان که اسکان در محلّ فصل جایز نیست مگر آنچه به تواتر ثابت شد، و آن

محصور است. و قید کلمه به آنکه آخرش در حالت وصل

---

(۱) نسخه اساس چنین است.

(۲) س: هم این.

متحرّك است، احتراز است از ساکن در حالین. و آن سکون یا جهت بناء است، خواه در اسم نحو «من»، یا در فعل، نحو: «کانت، فاضرب»، یا حرف، نحو: «لقد»، یا جهت جزم نحو: «ألم تعلم، و لم یجعل، لینفق، و لا تحنث، و إن تجهر»، و امثال اینها. اکنون این سکون در حالین لازم است الّا در وصل، جهت التقاء ساکنین، مثلا: «فمن اضطرّ، قالت الأعراب، و رتّل القرآن، قد اقترب، لم یجعل اللّه، و لمّا یدخل الإیمان»، و بدین قیاس تا آخر امثله.

و نکته ای جهت این ضابط گفتند آنکه، حرکت را به اوّل کلمه دادند، که ابتداء به ساکن متعذّر است، و سکون را به آخر در وقف جهت خفّت، چون وقف وقت نفس کشیدن و گاه فراغت است. اکنون حرکت که ضدّ سکون است از آن ابتداء ضدّ وقف و سکون ضدّ حرکت از وقف ضدّ ابتداء است. و معنی وقف در اصل لغت ترک است. بنابر حصول ترک حرکت این نام مناسب مقام بود.

و حاصل کلام، وقف بر آخر به شرط مذکور سه نوع است:

اوّل: اسکان خالص، یعنی آنکه به روم و اشمام مخلوط نیست. و این اصل انواع است در جمیع حرکات. و شرح روم و اشمام به تفصیل مذکور می شود.

دویم: روم، و به چند تعریفش آراستند:

ّل گفتند: «الروم هو الإتیان ببعض الحرکه فی الوقف»، یعنی روم آن است که بعض حرکت

وانموده شود حال وقف که بودن حرکت تامّه ممنوع است.

دویم گفتند: «الروم أن تسمع المحرّکه حاله الوقف کلّ قریب منك بصوت ضعیف»، یعنی روم آن است که بشنوانی حرف حرکت دار را حالت وقف، به هر که از تو نزدیک باشد به آواز پست. و بعضی قید «تحقیقا أو تقدیرا» اضافه کردند. لفظ اوّل جهت صحیح السمع «۱»، یعنی شنوا، و دویم جهت اصمّ، یعنی کر. و قید حرف به حرکت دار، احتراز است از ساکن مذکور به سبب جزم یا بناء، که نه روم دارد در وقف و نه اشمام. و قید به هر که نزدیک باشد ظاهر است، چون حرکت تامّه نیست، جهت ضعف وی آنکه دورتر است نمی شنود.

---

(۱) س: صحیح الشمس.

سیم: صاحب تیسیر گفت: «الروم إضعافك الصوت بالحرکه حتی یذهب معظم صوتها فتسمع لها صوتا خفیّا یدرکه الأعمی بحاسّه سمعه» یعنی روم آن است که آواز به حرکت را ضعیف گردانی، چندانکه بیشترش برطرف شود. اکنون از حرکت مشار الیها، آواز پست می شنوی که وی را کور درک می کند به حاسّه شنیدن. و در این تعریف دو اشارت است: اوّل آنکه چهار دانگ حرکت برطرف می شود و دو دانگ می ماند. دویم آنکه این آواز ضعیف به شنیدن مدرک است کور و بینا را.

سیم: انواع مذکوره، اشمام است و تعریف او در این باب اطباق شفتین است، یعنی دو لب به هم نهادن، مثلا- حین وقف یا سکون بر کلمه که آخرش مرفوع است یا مضموم این فعل رواست، که اشارت به پیش است در این هر دو و در وی آواز نیست، و این به حاسّه بصر فقط مدرک

است.

اکنون وقف بر آخر کلمه خالی از این سه نوع نیست.

تنبیهات [اوّل]: قاعده ای از علم نحو مذکور می شود ضروری است در این باب. آنکه رفع و نصب و جرّ القاب معرّبات است، و ضمّ و فتح و کسر القاب مبنیّات. و هر یکی از روم و اشمام در مرفوع و مضموم هر دو رواست و در هر یک از مجرور و مکسور روم است فقط، به خلاف منصوب و مفتوح. امّا بودن روم در مرفوع و مضموم جهت تخفیف است به زوال اکثر حرکت، آنچنانکه شرح رفت. و اما اشمام جهت تنبیه است به آنکه آخر کلمه مرفوع بوده یا مضموم. چون ضمّه اخت واو است و مخرج واو از شفتین، اشارت به ضمّ به شفتین مناسب مقام است.

باز روم فقط در مجرور و مکسور جهت تخفیف مذکور است، و اشمام ممنوع است به واسطه آنکه اینجا اشارت به ضمّه جهت مجرور و مکسور مناسب نیست. و منع هر دو در منصوب و مفتوح، به واسطه آنکه فتحه اخفّ حرکات است و طرح بعضش به فوت کلّ می انجامد. اکنون روم صورت نمی بندد و نبودن اشمام جهت علّت مذکوره یعنی عدم

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۵

مناسبت ضمّ شفتین برای نصب و فتح.

دویم: از سوق کلام معلوم شد آنکه روم و اشمام در متحرّک نظر دارند و در ساکن به هیچ حال مجال ندارند. و هر گاه که وی در وصل جهت التقای ساکنین متحرّک شود، به همان حال اصلی خود است، زیرا که این حرکت عارض شد و حرکت اصلیه در روم و اشمام می رود، نه عارضیه. خواه این حرکت کسره باشد، آنچنانکه در امثله مذکوره

گذشت بنابر قاعده اهل صرف که: «الساکن إذا حرّك حرّك بالکسر»، یا ضمّه، جهت اتباع ثالث فعل نحو: «فمن اضطرّ، قالت اخرج، قل ادعوا، أو ادّعوا»، در قرائت اکثر قرّاء. و خواه تحرّك این ساکن از برای درج همزه وصل است به عنوانی که در این امثله است، یا از برای نقل حرکت همزه قطع به ساکنی که قبل از وی است، و حذف وی تخفیفا، نحو:

«قد أفلح، فإن أحصرتم، و انظر إلیّ»، در قراءت ابو جعفر بکماله در حالین، و حمزه ایضا در وقف، و روایت ورش از هر دو طریق مطلقا.

سیم: هر یک از روم و اشمام ممنوع است در تاء تأنیث، آنکه به حسب رسم خط گرد نوشته اند و وقف بر وی به هاء است اجماعا، به واسطه آنکه این به منزله الف ساکنه که علامت مؤنّث است، و الف ساکنه قبول حرکت ندارد. امّا آنکه به حسب رسم تاء دراز نوشته شد نزد آنها که اتباع رسم می کنند دخول روم و اشمام در وی رواست، چون تاء محضه است در وقف و وصل. و آنها به اصل لغت متمسّک می شوند، که هر تاء تأنیث در وقف به هاء می گردد، ابن کثیر است و کسائی و ابو عمرو و یعقوب نزد ایشان حکم هر دو یکی بوده روا نیست.

چهارم: میم جمع را نیز از روم و اشمام منع کردند، غایب و مخاطب، نحو: «علیهم، إلیهم، علیکم، إلیکم»، و امثالها. اگر خود ساکن است ظاهر است که مبنی است و عدم جواز روم و اشمام در وی مذکور شد. و اگر متحرّك است در وصل یا از برای التقاء ساکنین خواهد بود. مثلا

«بهم الأنساب، عليهم القتال، بكم الدّوائر، عليكم القتال»، و اين حركت عارضيه معتدّ بها نيست، آنچنانكه شرح نموديم. يا جهت اشباع كه ما بعد او

متحرّك است، نحو: على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوه «۱». در قراءت ابن كثير و موافقان او در اين هم آن منع مى رود و صاحب تيسير به اين تصريح نمود و به همين دليل تعليل كرد، كه حركت جهت اشباع عارض گشت.

پنجم: در هاء ضمير ميان قرّاء اختلاف است: بعضى منع روم و اشمام كردند، هر گاه ما قبل وى ضمّه باشد، نحو: «و أمره، فأجره»، يا اخت او نحو: «و ما قتلوه و ما صلبوه، و ليرضوه»، يا كسره يا اخت او نحو: «ترزقانه، بتأويله، بنيه، فعليه». پس در مثل: «لتبيّننّه، و لاـ تكتمونه، اصطفيناه، فحملته، و من يفعله، يعذّبه، منه، عنه»، و امثال اينها دخول هر دو رواست، و بعضى در همه حال تجويز نمودند. اين مفهوم عبارت شاطبيه است و شيخ جزرى تقويت سخن اوّل نمود و نقل كرد كه بعضى در هاء ضمير منع مطلق كردند.

ششم: آخر كلمه اى كه تنوين دارد «۲» دو قسم است: يا هاء تأنيث است يا نه. اكنون در «۳» قسم اوّل وقف به حذف تنوين است در رفع و نصب و جرّ، مثلاـ: «منكم خافيه، ما اتّخذ صاحبه، على فتره». و اگر به حسب رسم تاء دراز باشد، مثلا: «على بيّنت «۴»، من ثمرت «۵»» روش آنها كه اتباع رسم مى كنند همين است. و در قسم ثانى حذف تنوين در رفع و جر است مثلا: «كان رجال، يعوذون برجال». و در نصب تنوين به

الف مبدّل می شود نحو:

«فراشا» و «بناء» و بدین قیاس.

هفتم: اشمام را در غیر وقف سه قسم دیگر است: یکی از رهگذر آنکه ضمّ شفتین است، در این باب داخل است، امّا وسط کلمه بوده، یک جا در یوسف واقع است: «لا تأمنّا»؛ با وجود لاء نافیه بر ادغامش اجماع کردند. غایتش آنکه جمیع قرّاء را در این کلمه اشمام نیست چون آخر فعل مرفوع بوده است. و امّا دو قسم دیگر یکی خلط حرف به حرف است، مثلا- صاد «الصّراط» و «صراط» همه جا و حمزه صاد را به زاء اشمام می کند. اکنون به زای مفخّمه می ماند و مثل: «أصدق، یصدقون، یصدر». در قراءت حمزه و کسائی و خلف و ورش «۶» به همین طریق. دیگر خلط حرکت به حرکت، و این

---

(۱) بقره/ ۷.

(۲) س: دار.

(۳) س: دو.

(۴) س: بیّنه.

(۵) س: ثمره.

(۶) س: روس.

خلط کسره است به ضمه در هفت فعل، هر جا واقع شود: «قیل و غیض و سی ء و حیل و سیق و سیئت و جی ء» در قراءت کسائی و موافقان او.

هشتم: بنابر آنچه در وقف بر آخر کلمه مقرّر شد، بعض امثله مذکور می شود و باقی حواله می رود، مثلا: «نستعین، الکتاب» به رفع در هر یک هفت وجه می رود: طول و قصر و توسّط با اسکان و همچنین با اشمام، و قصر فقط با روم. و در مثل: «العالمین» و «قیل» سه وجه است، بی روم و اشمام. و «الذین» که مجرور است چهار وجه جایز است، وجه رابع قصر است با روم، و «حیث»، «أین» از این قرار است. و اگر از آخر کلمه حرف مدّ و

لین نباشد، مثلا: «الحمد» و «نعبد» در هر یکی اسکان و روم و اشمام، سه وجه است. و در مثل: «أنزل من قبلك» اسکان است فقط. و در «ربّ»، «مالك» اسکان و روم. و قس علی هذا در جمیع قرآن مجید.

نهم: در «فارهبون، فاتّقون، و لا تکلّمون، حتّی تشهدون»، و امثالها، که یاء متکلّم محذوف می شود به حسب لفظ و رسم خط، همان چهار وجه جایز است. و بعضی ضعفا از اهل تجوید منع از سه وجه کرده، تجویز روم فقط نمود، و دلیلش این است که وقف با روم مشعر است به آنکه یاء متکلّم را انداختند و وقف به اسکان به وهم آنکه به خلاف قاعده عربیت آخر فعل امر یا فعل مجزوم نون واقع است. و این در کمال ضعف است، زیرا که نزد بی علم هر دو یکسان است و نزد عربیت دان مخفی نیست.

دهم: بعضی نیز رفتند به اینکه روم واجب است در نون مشدّد مفتوح، مثل: «علیهنّ» و «إلیهنّ» و «منکنّ» و امثالها که علامت جمع مؤنّث است، غایب و مخاطب، حال وقف.

و این از آن قول ضعیف تر است، که در مفتوح اطلاق منع روم کردند. پس حکم به روم در این بخصوصه، تخصیص بلا مخصّص است. و جعبری گفت: جماعتی از جهّال قرّاء بر این رفتند، و در شرح شاطبیه به دلایل متعدّده ردّ این سخن کرد. حالیا جهت جهّال که به این متمسّکند این قدر کافی است، و هر که دلیل به تفصیل خواهد از کتاب جعبری تفحّص نماید.

یازدهم: در «الأمور، المصیر، خبیر، بصیر» که مرفوعند و امثالها هشت وجه رواست.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۵۸

منها هفت وجه

مـذکور است، از جمله قصـر بـا روم است. امّا این تفخیم راء خواهـد بود، زیرا که از حالت اسـکان اوفتاد، اکنون حقّ او تفخیم است بنابر آنکه سابقا شرح رفت.

ماند هشتم، روم با ترقیق در مذهب ورش است. چون قاعده اوست ترقیق راء مفتوحه یا مضمومه، هر گاه ماقبلش کسره باشد یا اخت وی.

دوازدهم: در نـون مفتـوح که علامـت جمـع است، در اسـماء، حـال رفـع و نصب و جرّ، مثلاـ «هم المفلحون، إنّ المتّقین، ربّ العـالمین»، و افعال، مثلا: «هم یوقنون، أفلا تعقلون»، یعقوب وقف به هاء سـکت می کنـد و این چنین در مشـدّد مفتوح مـذکور ایضا. اکنون چهار وجه در آن و دو وجه در این سرانجام می شود.

سیزدهم: فرق میان روم و اختلاس از چند وجه است:

اوّل: آنکه روم را چهار دانگ حرکت برطرف است و دو دانگ باقی، و اختلاس عکس وی است.

دویم: آنکه روم در ماعدای فتحه است و اختلاس در حرکات ثلاث می باشد، مثلا:

لا تعدوا «۱» در نساء «۲» لا یهـدی در یونس «۳»، به اختلاـس فتحه عین و هاء به شـرط تشدیـد دال، احـد وجوه قراءات است. «ینصـرکم، تـأمرهم، یـأمرکم» به اختلاـس ضـمّه راء در اینها احـد وجهین است. از ابو عمرو «فنعمّاهی» اختلاس عین است احد وجوه منقوله.

سیم آنکه روم در آخر کلمه است و اختلاس در وسط، آنچنانکه تمثیل رفت.

چهـاردهم: ولـد شـیخ جزری در شـرح منظومه پـدرش به عنوانی تعریف اختلاـس کرد که مجـال منـاقشه دارد. و روم را نیز به مفهوم غیر جـامع افراد، بنـابر آنچه اهـل اصـطلاح ذکر کردنـد، و نقل آنها به تطویل مملّ می انجامـد، و بعـد از اطلاع و تتبع و استقراء به طبع

سلیم و حدس مستقیم می توان یافت.

پانزدهم: در «لا تأمنّا» با وجود اجماع بر ادغامش، روم را نیز جهت قرّاء نقل کردند.

بنابر این هر یکی را از قرّاء عشره دو وجه است: روم و اشمام، الّا ابو جعفر که اسکان محض دارد. و بدین مضمون شیخ جزری تصریح نمود، و جهت قالون این را هم از بعض

---

(۱) س: لا تعدّوا.

(۲) آیه ۱۵۴.

(۳) آیه ۳۵.

طرق نقل کرد، و این در شاطبیه و تیسیر نیست. باز شیخ مشار الیه گفت: در حالت روم ادغام متحقّق نمی شود. و این ظاهر است به واسطه آنکه شرط ادغام سکون نون اوّل است، و روم منافی سکون است. از این جهت ادغام صورت تام نمی بندد.

اما اشمام، بلاـ کلام واضح است، و در آخر بحث ترجیح اشمام و روم داد، با وجود آنکه صحّت روم ثابت است. بلکه در عبارت شاطبیه ترجیح روم مستفاد است.

شانزدهم: روم، مصدر «رام یروم»، مثل قول، مصدر «قال یقول». و معنی روم در اصل لغت طلب است یعنی خواستن، و به حسب اصطلاح مذکور شد. و تطبیق لغوی و اصطلاح آن است که خواستن وانمودن بعض حرکت جهت تخفیف.

و اشمام مصدر «اشمّ یشمّ» در کلام عرب واقع شده. «اشممته ریحا» یعنی بوی به مشام او رسانیدم. و چون از اشارت یک بوی رفع و ضمّ می آید، بنابر آنچه مقرّر شد آنکه ضمّه اخت واو است و مخرج او شفتین، این وجه ملحوظ بود.

باب سیزدهم در ذکر وقف و ابتداء

و در این باب دو بحث است:

اوّل: در بیان اقسام وقف. و شیخ جزری وی را به چهار عدد تقسیم نمود: تامّ و کافی و حسن و قبیح.

تامّ آنکه به

ما بعـد تعلّق نـدارد، نه به حسب لفظ و نه از روى معنى، خواه آيه به سـر آمده باشد يا نه. مثال اوّل نحو: «المفلحون» آخر آيت است در قوله- عزّ و جـلّ-: و أولئك هم المفلحون «۱» اكنون سـخن لفظا و معنى تمام است. و بعد از اين إن الذين كفروا اوّل آيه ديگر است و سـخن ديگر مسـتأنف. و مثال ثانى نحو: لتكبروا الله على ما هديكم «۲» كلام به حسب لفظ و معنى تمام شـده در وسط آيت است. بعد از اين و بشر المحسنين آخر است، و بدين پيروى مى بايد نمود.

---

(۱) بقره/ ۵.

(۲) حج/ ۳۷.

و كافى آنكه به ما بعد تعلّق داشته باشد از روى معنى فقط، خواه آيه به اتمام رسيده يا نه. مثال اوّل نحو: و مما رزقناهم ينفقون «۱» آخر آيت است و به حسب معنى به مـا بعـد متعلّق است، كه اوّل آيه ديگر است و الـذين يؤمنون بمـا أنزل إليك «۲» و اين تتمّه كلاـم است در صـفت ماقبل. و ثانى نحو: و ما أنزل من قبلك «۳» وسط آيه باز تعلّق مـذكور به حال خود است كه بعد از اين و بالآـخره هم يوقنون «۴» تمام صـفت موصوف ماقبل حاصل، از الـذين يؤمنون بالغيب تا المفلحون «۵» همه صفت للمتقين است.

و حسن آنكه در سـرهاى آيات است. گفته اند: اگر چه به ما بعد لفظا و معنى هر دو تعلّق داشـته باشد، چون سـنّت به اين وارد است و سـليقه مسـتقيمه وى را مى يابد كه وقف بر سـرهاى آيات، نظم قرآنى را رونق ديگر مى نمايد، نحو: فسئلوا أهل الذكر إن كنتم

لا تعلمون «۶» آیه به سر رسیده به آیه بالبینات و الزبر «۷» که بعد از وی است، از رهگذر لفظ و معنی هر دو تعلّق دارد. و از این قبیل است: قیل ادخل الجنه قال یا لیت قومی یعلمون «۸» آیه تمام شد و همان تعلّق مذکور به آیه که در عقب است بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین «۹» و همچنین.

و قبیح، آنکه به ما بعد لفظا و معنی هر دو تعلّق می دارد، امّا در غیر رؤس آیات، مثلا- «بسم» در «بسم اللّه»، یعنی وقف بر مضاف است و ترک مضاف الیه، و این چنین ملک یوم الدین. یا بر حرف شرط بی مشروط، یا بر مشروط با ترک جواب شرط، مثلا: و إن تصلحوا و تتقوا فإن الله کان غفورا رحیما «۱۰». یا بر فعل و فاعل بی مفعول در مثل:

إتبعوا ما أنزل إلیکم من ربکم و لا- تتبعوا من دونه أولیاء «۱۱» دیگر اگر بر «و لا- تتّبعوا» مثلا- وقف شود، سامع را توهّم تناقض می شود. یا جمله فعل و فاعل و مفعول گذشته، متعلّق گفته نشود، مثلا: و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات أن لهم جنات «۱۲» و مثل:

و بشر الذین کفروا بعذاب ألیم «۱۳» که سامع را محلّ اشتباه و انکار است، و قس علی

---

(۱) بقره/ ۳.

(۲) بقره/ ۴.

(۳) همان.

(۴) همان.

(۵) بقره/ ۵.

(۶) نحل/ ۴۳.

(۷) نحل/ ۴۴.

(۸) یس ۲۶.

(۹) یس/ ۲۷.

(۱۰) نساء/ ۱۲۹.

(۱۱) اعراف/ ۳.

(۱۲) بقره/ ۲۵.

(۱۳) توبه/ ۳.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۶۱

هذا.

حاصل، این همه داخل وقف قبیح است مگر آنکه قاری به جهت نفس مضطرّ شود.

اکنون که وقف کند، اعاده ما قبل نماید و به اتمام

رساند.

بحث دویم: در ابتداء، و شیخ جزری وی را نیز به چهار عدد مذکور تقسیم نمود:

ابتداء تامّ، مثلا: إن الذین کفروا سواء علیهم «۱» به ما قبل تعلّق ندارد، نه لفظا و معنی.

و کافی، مثلا: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا «۲» به حسب معنی به ماقبل ربط دارد. و مثال این دو قسم در اوّل آیه ذکر نمودیم و در اوساط آیات استنباط می توان کرد.

و حسن آنکه در رؤس آیات است ... «۳» با وجود تعلّق مذکور، یا ابتداء کلام مستأنف و جمله مستأنفه در مثل: إنما أنت منذر در قوله عزّ و جلّ: و یقول الذین کفروا لو لا أنزل علیه آیه من ربه إنما أنت منذر و لکل قوم هاد «۴». و همچنین آنکه مثلا به مضاف الیه ابتداء کند، زیرا که مجرور است. و سامع را ناگاه مخطیه به خاطر برسد که ابتداء کلام را رفع می باید و مثال گذشت. یا ابتدا به فعل مجزوم بی حرف جزم در مثل: أولئک لم یکونوا «۵» که سامع را سبب حذف نون معلوم نیست.

تنبیهات اوّل: هر یک از وقف و ابتداء، گاه هست که به حرام منجر می شود، مثلا- وقف بر «لا إله» فقط، در «لا إله إلّا اللّه» و «هل من خالق» اگر «غیر اللّه» گفته نشود، و امثال این. و ابتداء مثلا: إن الله هو المسیح بن مریم «۶»، إن الله ثالث ثلثه «۷»، اگر به ما قبل، یعنی لقد کفر الذین قالوا «۸» پیوسته نشود. و مثل: و قالت الیهود ید الله مغلوله «۹»، و قالت الیهود عزیر ابن الله «۱۰»، و قالت النصاری المسیح ابن الله ۱۱ اگر و قالت

اليهود و

---

(۱) بقره/ ۶.

(۲) بقره/ ۱۰.

(۳) هر دو نسخه در این قسمت افتادگی دارد.

(۴) رعد/ ۷.

(۵) هود ۲۰.

(۶) مائده/ ۷۲.

(۷) مائده/ ۷۳.

(۸) مائده/ ۷۳.

(۹) مائده/ ۶۴.

(۱۰) توبه/ ۳۰.

قالت النصاری گفته نشده، به ما بعد ابتداء شود. که این قول از ایشان سر زد- لعنه اللّه علیهم اجمعین.

دویم: سجاوندی، که از جمله علمای این فنّ است، جهت وقوف تعیین بعضی اسماء کرد، مثلا لازم و جایز و مطلق. جهت لازم «م» و جایز «ز» و مطلق «ق» رقم نمود.

و گفت: وقف بر «قولهم» در آیه: و لا یحزنک قولهم إن العزه لله جمیعا در یونس «۱۲»، فلا یحزنک قولهم إنا نعلم ما یسرون و ما یعلنون در یس «۱۳»، لازم است، مبادا سامع را توهّم این شود که جمله إن العزه لله الی آخره، و جمله إنا نعلم الی آخره، قول ایشان است. و از این قبیل در غافر «۱۴»: و کذلک حقت کلمت ربک علی الذین کفروا أنهم أصحاب النار پیوسته به ما بعد نمی باید کرد، که اوّل آیه دیگر است در عقب الذین یحملون العرش «۱۵» الی آخره. جمله مبتدا و خبر است بر سر خود، که اگر پیوسته شود سامع را توهّم می شود آنکه الذین یحملون العرش صفت ما قبل است- نعوذ باللّه من ذلک. و در برائت و الله لا یهدی القوم الظالمین «۱۶»، که بعد از این است الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا «۱۷» و این هم از این قبیل است. و اینها در کمال خوبی است.

اما در بعض مواضع که منع وقف کرده، جهت عدم وقف «لا» رقم نهاده، مثلا در بقره:

هدی للمتقین «۱۸»

گفت: الـذین یؤمنون بالغیب «۱۹» به او پیوسـته می بایـد، تا صـفت بی موصوف نمانـد. و مثل: و إنکم لتمرون علیهم مصـبحین «۲۰» در صافّات، از «و باللّیل» جـدا نمی بایـد، تا میان معطوف و معطوف علیه فاصـله نشود، مسـموع نیست. که این دو مثال از جمله وقف حسن است، که سنّت شمردند.

سیم: از حفص سـکته در دو جا روایت کردند، در کهف «۲۱» بر عوجا و ابتـداء به کلمه قیما بعد از وی، و در یس بر مرقدنا و ابتدا به جمله هذا ما وعد الرحمن «۲۲» و

---

(۱۱) توبه/ ۳۰.

---

(۱۲) آیه ۶۵.

(۱۳) آیه ۷۶.

(۱۴) آیه ۶.

(۱۵) آیه ۷.

(۱۶) آیه ۱۹.

(۱۷) آیه ۲۰.

(۱۸) آیه ۲.

(۱۹) آیه ۳.

(۲۰) آیه ۱۳۷.

(۲۱) آیه ۱.

(۲۲) آیه ۵۲.

این سجاوندی را در وقف لازم مؤیّد است، که «قیّما» از «الکتاب» در قوله تعالی:

الحمـد لله الـذی أنزل علی عبـده الکتـاب و هـذا ما وعـد الرحمن جمله مبتـدا و خبر است. اکنون وصل موهم آن است که قیما صفت عوجا و هذا صفت مرقدنا خصوصا که وقف عوجا و هذا واقع شود.

چهـارم: وقف حسن را تعریف دیگر کرده انـد که ذکر او به تطویل می انجامـد. و بعضـی ابتـدا را به دو قسم ساختنـد: حسن و قبیح.

باب چهاردهم در ذکر تاء تأنیث

اشاره

و حصر آنکه به حسب رسم خط دراز نوشته شده باشد یا «۱» گرد. و در این باب دو فصل است:

فصل اوّل

در ذکر مفردات، یعنی کلمه ای چند که هیچ کس از قرّاء عشره به جمع نخوانده است.

و این قسم سیزده کلمه است:

اوّل: «رحمت» هفت موضع است: أولئک یرجـون رحمت الله در بقره «۲»، إن رحمـت الله قریب من المحسـنین در اعراف «۳»، رحمت الله و برکاته علیکم أهل البیت در هود «۴»، ذکر رحمت ربک عبده در کهیعص، «۵» فانظر إلی آثار رحمت الله در روم «۶»، أ هم یقسمون رحمت ربک، و رحمت ربک خیر مما یجمعون هر دو در یک آیه در زخرف «۷».

دویم: «نعمت» یازده موضع است: و اذکروا نعمت الله علیکم و ما أنزل در بقره «۸»،

---

(۱) س:+ و.

(۲) آیه ۲۱۸.

(۳) آیه ۵۶.

(۴) آیه ۷۳.

(۵) مریم/ ۲.

(۶) آیه ۵۰.

(۷) آیه ۳۲.

(۸) آیه ۲۳۱.

و اذکروا نعمت الله علیکم إذ کنتم أعداء در آل عمران «۱» است، یا أیها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم در مائده «۲»، أ لم تر إلی الذین بدلوا نعمت الله کفرا، و إن تعدوا نعمت الله لا- تحصوها هر دو در ابراهیم «۳» است و به آخر سوره نزدیکتر، و بنعمت الله هم یکفرون، یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها، و اشکروا نعمت الله این هر سه به این ترتیب متعاقبند در نحل «۴» و به اواخر سوره هم نزدیکتر، أ لم تر أن الفلک تجری فی البحر بنعمت الله در لقمان «۵»، یا أیها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله در فاطر «۶»، فما أنت بنعمت

ربک بکاهن در و الطّور «۷».

سيّم: «إمرأت» هفت جا است: إذ قالت امرأت عمران در آل عمران «۸» است، [امرأت] العزيز تراود فتيها [و] قالت امرأت العزيز الآن هر دو در يوسف «۹»، و قالت امرأت «۱۰» فرعون در قصص «۱۱» است، امرأت نوح و امرأت لوط و امرأت فرعون اين هر سه پياپى «۱۲» در تحريم، در آخر است.

چهارم: «لعنت» دو جا است:

فنجعل لعنت الله على الكاذبين حرف اوّل است در آل عمران «۱۳»، نه آنكه دويم واقع است أولئک جزاؤهم أن عليهم لعنه «۱۴» الله «۱۵» نزديک جزو است كه اين گرد است و بعضى را مشتبه مى شود.

جاى دويم أن لعنت الله عليه «۱۶» إن كان من الكاذبين در نور «۱۷» است.

پنجم: «كلمت» يک جا است: و تمت كلمت ربک الحسنى در اعراف «۱۸».

ششم: «بقيت» يک جا است ايضا: بقيت الله خير لكم در هود «۱۹».

[هفتم]: «قرّت» ايضا يک جا است: قرت عين لى و لک در قصص «۲۰».

---

(۱) آيه ۱۰۳.

(۲) آيه ۱۱.

(۳) آيات ۲۸ و ۳۴.

(۴) آيات ۷۲ و ۸۳ و ۱۱۴.

(۵) آيه ۳۱.

(۶) آيه ۳.

(۷) آيه ۲۹.

(۸) آيه ۳۵.

(۹) آيات ۳۰ و ۵۱.

(۱۰) س: امرأه.

(۱۱) آیه ۹.

(۱۲) آیات ۱۰ و ۱۱.

(۱۳) آیه ۶۱.

(۱۴) س: لعنت.

(۱۵) آیه ۸۷.

(۱۶) س: علیها.

(۱۷) آیه ۷.

(۱۸) آیه ۱۳۷.

(۱۹) آیه ۸۶.

(۲۰) آیه ۹.

هشتم «۱»: «فطرت» ایضا اینچنین: فطرت الله التی فطر الناس علیها در روم «۲».

نهم «۳»: «شجرت» ایضا از این قبیل است: إن شجرت الزقوم طعام الأثیم در دخان «۴».

است، نه آنکه در صافّات «۵» أ ذلک خیر نزلا أم شجره «۶» الزقوم که این هم مشتبه می شود.

دهم «۷»: «جنّت» هم

یک جا است: فروح و ریحان و جنت نعیم در واقعه «۸».

یازدهم «۹»: «ابنت» هم و مریم ابنت عمران در تحریم «۱۰» است فقط.

دوازدهم: «۱۱» «سنّت» پنج موضع است: فقد مضت سنت الأولین در انفال «۱۲»، فهل ینظرون إلا سنت الأولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا در فاطر «۱۳» است، هر سه در یک آیه، سنت الله التی قد خلت فی عباده در غافر «۱۴».

سیزدهم «۱۵»: «معصیت» دو جا است: و یتناجون بالإثم و العدوان و معصیت الرسول، فلا تتناجوا بالإثم و العدوان و معصیت الرسول هر دو در «قد سمع» «۱۶».

این سیزده کلمه مفردات بالتمام در مصاحف معتبره که از صحابه منقول است به تاء دراز نوشته اند.

فصل دویم

در ذکر آنچه میان قرّاء مختلف فیه است، یعنی بعضی مفرد خواندند و بعضی جمع. و این قسم هفت کلمه است:

اوّل: «کلمت» چهار موضع است:

تمت کلمت ربک صدقا و عدلا در انعام «۱۷»، کذلک حقت کلمت ربک علی الذین فسقوا أنهم لا یؤمنون، إن الذین حقت علیهم کلمت ربک لا یؤمنون هر دو در

---

(۱) س: هفتم.

(۲) آیه ۳۰.

(۳) س: هشتم.

(۴) آیه ۴۳.

(۵) آیه ۶۲.

(۶) س: شجرت.

(۷) س: نهم.

(۸) آیه ۸۹.

(۹) س: دهم.

(۱۰) آیه ۱۲.

(۱۱) س: یازدهم.

(۱۲) آیه ۳۸.

(۱۳) آیه ۴۳.

(۱۴) آیه ۸۵.

(۱۵) س: دوازدهم.

(۱۶) مجادله/ ۹- ۸.

(۱۷) آیه ۱۱۵.

یونس «۱»، و کذلک حقت کلمت ربک علی الذین کفروا أنهم أصحاب النار «۲».

دویم: «غیابت» دو جا است: و ألقوه فی غیابت الجب، و أجمعوا أن یجعلوه فی غیابت «۳» الجب هر دو در یوسف «۴».

سیم: «آیات» «۵» دو جا است ایضا: فی یوسف و إخوته آیات للسائلین

در یوسف، «۶» و قالوا لو لا أنزل علیه آیات من ربه در عنکبوت «۷».

چهارم: و هم فی الغرفات آمنون فقط در سبأ «۸».

پنجم: فهم علی بینت منه در فاطر «۹» اینچنین است.

ششم: و ما تخرج من ثمرات من أکمامها در حم فصّلت «۱۰» ایضا.

هفتم: کأنه جمالت صفر یک حرف است ایضا در مرسلات «۱۱».

این هفت مختلف فیه، که بعضی قرائت ایشان به افراد است و بعضی به جمع، تاء اینها هم دراز است. و ماعدای این پنجاه و چهار موضع است که در این دو فصل به تاء گرد است به اجماع، الّا سه کلمه: «مرضات»، «ذات»، «اللّات» و «لات» در قوله تعالی:

و لات حین مناص در ص «۱۲»، در بعضی مصاحف تا به «حین» پیوسته شد و در بعضی دیگر جدا. و آنجا که جدا است تاء دراز است. و به این چهارم در باب مقطوع و موصول اشارت خواهد شد.

الحاصل: تمهید کردیم که هر چه به تاء گرد نوشته شد، وقف به هاء است اجماعا، و آنچه به تاء دراز است بعضی به هاء وقف کردند. امّا در «مرضات» و «ذات» و «اللات» هر چهار، خاصّه کسائی است و باقی اتباع رسم نمودند.

تنبیهات اوّل: مخفی نماند که مراد از کلمه که در او تاء تأنیث دراز است یا گرد، آنچه به مظهر

---

(۱) آیات ۳۳ و ۹۶.

(۲) غافر / ۶.

(۳) س: غیابه.

(۴) آیات ۱۰ و ۱۵.

(۵) س: ایت.

(۶) آیه ۷.

(۷) آیه ۵۰.

(۸) آیه ۳۷.

(۹) آیه ۴۰.

(۱۰) آیه ۴۷.

(۱۱) آیه ۳۳.

(۱۲) آیه ۳.

مضاف است. و کلمات معدوده مذکور به مظهر مضافند، الّا پنج اواخر از پنجاه و چهار و ما

بعد «مرضات» و «ذات»، که از اضافه مقطوعند. و آنچه به مضمر مضاف است، نوشتن او به غیر از لفظ تا متصوّر نیست، خواه آن مضمر غایب باشد یا مخاطب یا متکلّم، مثلا:

و لیتم نعمته علیکم «۱»، و لیذیقکم من رحمته «۲»، قال آیتک «۳»، و رحمتی وسعت «۴» و امثال اینها. و در این حال میان مفرد و جمع تفاوت نیست و برکاته «۵»، و من آیاته «۶»، یتلوا علیهم آیاتک «۷»، سأریکم آیاتی «۸»، إخوته «۹»، علی إخوتک «۱۰»، و بین إخوتی «۱۱» و همچنین.

دویم: کلمه «یا أبت» از جمله آنچه تاء «۱۲» تأنیث به او ملحق شد در چهار سوره منزل است: دو موضع اوّل و آخر یوسف «۱۳»، و چهار موضع در وسط مریم «۱۴» متعاقب، و یکی در میان قصص «۱۵» در حکایت موسی با اهل مدین، در صافّات «۱۶» در قصّه ابراهیم. این هشت موضع به تاء دراز مرسوم است. ابن کثیر و ابن عامر و ابو جعفر و یعقوب به هاء وقف کردند و باقی به اتباع رسم.

و لفظ «هیهات» که اسم فعل است دو جا در مؤمنین «۱۷» است. کسی که وقف به هاء کرد کسائی است و ابن کثیر از روایت بزّی.

سیم: شیخ جزری قاعده ای ذکر کرد مضمونش آنکه، هر کلمه که قرّاء در جمع و افراد وی اختلاف نمودند، آن بر صورت مفرد رقم شده، در رسم خط به تاء دراز است.

چهارم: از جمله هفت حرف که در فصل دویم است، «آیت» که در عنکبوت «۱۸» است و «بیّنت» در فاطر «۱۹» و «ثمرات»، و «جمالت» در مرسلات «۲۰»، این چهار است، در اوّل عاصم

را از افراد از روایت شعبه است، و به جمع از روایت حفص، و این چنین در سیم

---

(۱) مائده/ ۶.

(۲) روم/ ۴۶.

(۳) آل عمران/ ۴۱.

(۴) اعراف/ ۱۵۶.

(۵) هود/ ۷۳.

(۶) روم/ ۲۰.

(۷) روم/ ۲۰.

(۸) انبیاء/ ۳۷.

(۹) انبیاء/ ۳۷.

(۱۰) یوسف/ ۵.

(۱۱) یوسف/ ۵.

(۱۲) س:+ و.

(۱۳) آیات ۴ و ۱۰۰.

(۱۴) آیات ۴۲- ۴۵.

(۱۵) آیه ۲۶.

(۱۶) آیه ۱۰۲.

(۱۷) آیه ۳۶.

(۱۸) آیه ۴۴.

(۱۹) آیه ۴۰.

(۲۰) آیه ۳۳.

است. و در دویم و چهارم ایضا به عکس. و در باقی هفت افراد بکماله دارد.

باب پانزدهم در ذکر مقطوع و موصول

مقطوع آن است که در رسم خط جدا نوشته باشد، و موصول آنکه پیوسته به رقم شد. و دانستن این هر دو ضروری است تا وقف بر آن کلمه موافق رسم مصاحف صحابه صحیحه منزّهه از خبط و خلل باشد. و شیخ جزری که استاد این فنّ است نقل کرد جمله آنچه قوم در این باب تدوین و ضبط نمودند، و قبل از او امام علماء این فنّ ابو القاسم شاطبی در این باب فرو گذاشت ننمود. و جمله آنچه در این باب شرح می دهیم بیست کلمه:

اوّل: «أن» مفتوحه ناصبه از «لا» ده جا مقطوع است:

اوّل: أن لا أقول على الله إلا الحق «۱» در قصّه موسی و فرعون.

دویم: أن لا يقولوا على الله إلا الحق این هر دو در اعراف «۲».

سیم: و ظنوا أن لا ملجأ من الله إلا إليه در برائت. «۳»

چهارم: و أن لا إله إلا هو فهل أنتم مسلمون در هود «۴».

پنجم: أن لا تعبدوا که در قصّه نوح است و در هود «۵» است ایضا موضع دویم، که ألا تعبدوا «۶» در اوّل سوره موصول است.

ششم: أن لا

تشرك بی شیئا در حجّ «۷» در قصّه ابراهیم.

هفتم: أن لا تعبدوا الشیطان در یس «۸».

هشتم: و أن لا تعلوا علی الله در دخان «۹».

نهم: یبایعنک علی أن لا یشرکن «۱۰» در امتحان.

دهم: أن لا یدخلنها الیوم «۱۱» در ن.

---

(۱) اعراف/ ۱۰۵.

(۲) اعراف/ ۱۶۹.

(۳) آیه ۱۱۸.

(۴) آیه ۱۴.

(۵) آیه ۲۶.

(۶) آیه ۲.

(۷) آیه ۲۶.

(۸) آیه ۶۰.

(۹) آیه ۱۹.

(۱۰) ممتحنه/ ۱۲.

(۱۱) قلم/ ۲۴.

و ما عدای این ده، موصول است هر جا واقع شود، إلّا یک موضع در انبیاء «۱» أن لا إله إلا أنت سبحانک که پسر شیخ جزری در شرح منظومه در وی فقط نقل خلاف کرد، یعنی در بعض مصاحف مقطوع بود و بعضی موصول، و شاطبی در رائیه به این تصریح نمود.

دویم: «إن» مکسوره شرطیه در و إن ما نرینک بعض الذی نعدهم در رعد «۲» فقط «إن» از «ما» مقطوع است. اکنون فإما نرینک در غافر «۳» و غیر وی، مثلا: و إما تخافن در انفال «۴»، فإما ترین در مریم «۵»، فإما نذهبن بک در زخرف «۶» و امثال اینها همه موصول است. و آنجا که همزه مفتوح است، مثلا: أما اشتملت دو جا در انعام «۷» است، ما تشرکون، اما ذا کنتم تعملون هر دو در نحل «۸» است، فاما عاد در فصّلت «۹». القصّه، هر جا که باشد پیوسته است.

سیم: «عن» که حرف جرّ است از «ما» که اسم موصول است به معنی «الّذی»، مقطوع است در یک موضع فلما عتوا عن ما نهوا در اعراف «۱۰». و ماعدای وی پیوسته است، نحو: عما یقولون لیمسن در مائده «۱۱»، سبحانه و تعالی عما یصفون

در انعام «۱۲»، و همچنین هر جا واقع است.

تنبیه «عمّ» که الف از آخرش جهت دخول حرف جرّ محذوف شد تا معنی استفهامیه حاصل گردد، بی خلاف موصول است نحو: عم یتساءلون «۱۳».

چهارم: «عن» ایضا از «من» که به معنی «الّذی» در دو جا جدا است: و یصرفه عن من یشاء در نور «۱۴»، فأعرض عن من تولی در نجم «۱۵»، و همین دو جا در قرآن واقع

---

(۱) آیه ۸۷.

(۲) آیه ۴۰.

(۳) آیه ۷۷.

(۴) آیه ۵۸.

(۵) آیه ۲۶.

(۶) آیه ۴۱.

(۷) آیات ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۸) آیات ۵۹ و ۸۴.

(۹) آیه ۱۵.

(۱۰) آیه ۱۶۶.

(۱۱) آیه ۷۳.

(۱۲) آیه ۱۰۰.

(۱۳) نبأ/ ۱.

(۱۴) آیه ۴۳.

(۱۵) آیه ۲۹.

است.

پنجم: «من» كه حرف جرّ است، از «ما» كه اسم موصول است در دو جا: فمن ما ملكت أيمانكم در نساء «۱»، هل لكم من ما ملكت أيمانكم در روم «۲». و در أنفقوا مما رزقناكم در منافقين «۳» خلاف است. و آنچه سواى آنها است پيوسته است، هر جا كه باشد. در اوّل جايى كه واقع است و إن كنتم فى ريب مما نزلنا در اوايل بقره «۴». و اگر با «من» حرف جرّ، «من» اسم موصول مصاحب شود، مثلا: ممن ذكر در كهف «۵»، ممن افترى در انعام «۶» و هود و غيرهما، همه جا پيوسته مرسوم است.

تنبيه «ممّ» كه الف از آخرش مخدوف است جهت استفهام، بى خلاف موصول است، نحو: «ممّ خلق» «۷».

ششم: «أم» كه حرف استفهام است، هر گاه مصاحب «من» اسميه استفهاميه، يا مصاحب «من» موصول شود، چهار موضع جدا مرسوم است. از قسم اوّل أم من يكون عليهم وكيلا در نساء «۸» فقط. و

از قسم ثانی سه جا: أم من أسس بنیانه در برائت «۹»، أم من یأتی امنا یوم القیامه در فصّلت «۱۰»، أم من خلقنا در صافّات «۱۱».
و ما عدای این چهار هر کجا که واقع است، پیوسته است، مثلا: أمن خلق السموات، أمن جعل الأرض، أمن یجیب المضطر، أمن یبدؤا الخلق، أمن یهدیکم، هر پنج در نمل «۱۲» است و امثال این.

هفتم: «حیثما» که کلمه به معنی شرط است «حیث» از «ما» موصول [مفصول] است در و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم، دو جا است در بقره «۱۳» در حکایت قبله.

---

(۱) آیه ۲۹.

(۲) آیه ۲۸.

(۳) آیه ۱۰.

(۴) آیه ۲۳.

(۵) آیه ۵۷.

(۶) انعام/ ۲۱، ۹۳، ۱۴۴، و هود/ ۱۸ و ...

(۷) طارق/ ۵.

(۸) آیه ۱۰۹.

(۹) آیه ۱۰۹.

(۱۰) آیه ۴۰.

(۱۱) آیه ۱۱.

(۱۲) آیه ۶۰- ۶۳.

(۱۳) آیات ۱۴۴ و ۱۵۰.

هشتم: «أن» مفتوحه ناصبه از «لم» جحدیه جازمه مفصول است ایضا، هر کجا باشد، نحو: ذلک أن لم یکن در انعام «۱»، و أن

لم یره أحد در بلد «۲» و غیرهما.

نهم: «أن» مذکوره از «لن» ناصبه که از برای نفی ابد است ایضا مفصول است، هر کجا واقع شود، نحو: أن لن ینقلب الرسول در فتح «۳»، أن لن تقول الإنس و الجن در قل اوحی «۴»، أن لن یقدر علیه أحد در بلد «۵». و این چنین است حکم بواقی، الّا دو جا: ألن نجعل لکم موعدا در کهف «۶»، ألن «۷» نجمع عظامه در قیامت «۸».

دهم: «إن» مکسوره شرطیه از «لم» جازمه، ایضا مفصول است، مثلا: فإن لم تفعلوا در بقره «۹»، و إن لم ینتهوا در مائده «۱۰»، فإن

لم یستجیبوا لک فاعلم در قصص «۱۱». و بواقی از این قبیل است همه جا، الّا یک حرف در هود «۱۲» فإلم یستجیبوا لکم فاعلموا فقط.

یازدهم: «إنّ» به کسر همزه، که از حروف مشبّهه به فعل است، یک حرف إن ما توعدون لآت در انعام «۱۳» مقطوع است، و در إنما عند الله هو خیر لکم در نحل «۱۴» به خلاف است. و در بواقی موصول است بی خلاف، مثلا: إنما الله إله واحد در نساء «۱۵»، إنما أنت منذر در رعد «۱۶»، قل إنما أنا بشر مثلکم در کهف «۱۷»، إنما صنعوا کید ساحر در طه «۱۸»، قل إنما یوحی إلی در انبیاء «۱۹» و امثال اینها.

دوازدهم: «أنّ» به فتح همزه است که از حروف مشبّهه به فعل ایضا در دو جا مقطوع است: و أن ما یدعون من دونه هو الباطل در حجّ «۲۰»، و أن ما یدعون من دونه الباطل در لقمان «۲۱». و در و اعلموا أنما غنمتم در انفال «۲۲» خلاف است. و ماعدای این

---

(۱) آیه ۱۳۱.

(۲) آیه ۷.

(۳) آیه ۱۲.

(۴) جن/ ۵.

(۵) آیه ۵.

(۶) آیه ۴۸.

(۷) س: ان لن.

(۸) آیه ۳.

(۹) آیه ۲۴.

(۱۰) آیه ۷۳.

(۱۱) آیه ۵۰.

(۱۲) آیه ۱۴.

(۱۳) آیه ۱۳۴.

(۱۴) آیه ۹۵.

(۱۵) آیه ۱۷۱.

(۱۶) آیه ۷.

(۱۷) آیه ۱۱۰.

(۱۸) آیه ۶۹.

(۱۹) آیه ۱۰۸.

(۲۰) آیه ۶۲.

(۲۱) آیه ۳۰.

(۲۲) آیه ۴۱.

سه تـا موصول است به اتفـاق، نحو: فـاعلموا أنما علی رسولنا البلاغ المبین در مائـده «۱»، و همچنین یوحی إلی أنمـا إلهکم إله واحد در کهف «۲» و انبیاء «۳».

سیزدهم: «کلّ» از «ما» در و آتاکم من کل ما سألتموه در ابراهیم «۴» مقطوع است. و در

کـل ما ردوا إلی الفتنه ارکسوا فیها در نساء «۵» خلاف است. این چنین بیان کرد شیـخ جزری در منظومه، و پسرش سه تا دیگر را مختلف فیه اضـافه کرد: کـل ما دخلت أمه در اعراف «۶»، کـل مـا جاء امه رسولها در مؤمنین «۷»، کـل ما ألقی فیها فوج در تبارک «۸»، و بدین مضمون شاطبی در رائیه تصریح نمود. و در ماعدای این پنج، موصول است به اجماع، نحو: أ فکلما جاءکم رسول در بقره «۹»، کلما نضجت جلودهم در نساء «۱۰»، کلما أوقدوا نارا للحرب در مائده «۱۱»، و بدین قیاس.

چهاردهم: «بئس» از «ما» در شـش جا از هم جـدا است: منها پنـج عـدد است با لام تأکیـد: و لبئس ما شـروا به أنفسـهم در بقره «۱۲»، لبئس مـا کـانوا یعملون، لبئس ما کانوا یصـنعون، لبئس ما کانوا یفعلون، لبئس ما قـدمت لهم أنفسـهم هر چهار در مائـده «۱۳»، و یکی بـا فـاء تفریع فبئس مـا یشترون فقط در آل عمران «۱۴». و در قـل بئسـما یأمرکم به إیمانکم در بقره «۱۵» خلاف است. و در بئسـما اشـتروا به أنفسـهم در بقره «۱۶» و بئسـما خلفتمـونی در اعراف «۱۷»، این دو حرف بی خلاف است پیوسـته مرسوم است.

این نه عدد منزل شد.

پانزدهم: «فی» از «ما» مقطوع است در أ تترکون فی ما ههنا آمنین در شعراء «۱۸» و با خلاف در ده جای دیگر:

---

(۱) آیه ۹۲.

(۲) آیه ۱۱۰.

(۳) آیه ۱۰۸.

(۴) آیه ۳۴.

(۵) آیه ۹۱.

(۶) آیه ۳۸.

(۷) آیه ۴۴.

(۸) آیه ۸.

(۹) آیه ۸۷.

(۱۰) آیه ۵۶.

(۱۱) آیه ۶۴.

(۱۲) آیه ۱۰۲.

(۱۳) آیات ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۸۰.

(۱۴) آیه ۱۸۷.

(۱۵) آیه ۹۳.

(۱۶) آیه ۹۰.

(۱۷) اعراف/ ۱۵۰.

(۱۸) آیه ۱۴۶.

مرادیه(گنجینه

بهارستان ۱)، ص: ۱۷۳

اوّل: فی ما فعلن فی أنفسهن من معروف آنکه دویم است در بقره «۱».

دویم: و لکن لیبلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات در مائده «۲».

سیم: قل لا أجد فیما أوحی إلی در انعام «۳».

چهارم: و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما آتیکم در انعام «۴».

پنجم: فیما اشتهت أنفسهم خالدون در انبیاء «۵».

ششم: لمسکم فیما أفضتم فیه در نور «۶».

هفتم: من شرکاء فیما رزقناکم در روم «۷».

هشتم: فیما هم فیه یختلفون «۸».

نهم: فیما کانوا فیه یختلفون این هر دو در زمر «۹».

دهم: و ننشئکم فیما لا تعلمون در واقعه «۱۰».

پس آنچه ورای این یازده است بی خلاف موصول است، مثلا: فیما فعلن فی أنفسهن بالمعروف، آنکه اوّل است در بقره «۱۱»، و غیره ایضا.

تنبیهات اوّل: آنکه این تفصیل مذکور از عبارت منظومه جزریه مفهوم نمی شود، و ولد شیخ جزری در شرح وی بدین مضمون تصریح نمود و گفت: از عبارت ناظم قطع «فی» از «ما» در این یازده مستفاد می شود و در ده ماعدای اوّل خلاف مفهوم نیست. و در عبارت رائیه تفصیل مشار الیه صریح است.

دویم: جایی که الف از «ما» محذوف شده، مفهم استفهام است نحو: فیم کنتم «۱۲» در نساء، فیم أنت در نازعات «۱۳»، وصل او بی خلاف است.

---

(۱) آیه ۲۴۰.

(۲) آیه ۴۸.

(۳) آیه ۱۴۵.

(۴) آیه ۱۶۵.

(۵) آیه ۱۰۲.

(۶) آیه ۱۴.

(۷) آیه ۲۸.

(۸) زمر/ ۳.

(۹) آیه ۴۶.

(۱۰) آیه ۶۱.

(۱۱) آیه ۲۳۴.

(۱۲) آیه ۹۷.

(۱۳) آیه ۴۲.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۴

شانزدهم: «أین» به «ما» موصول است در دو جا: فأینما تولوا در بقره «۱»، أینما یوجهه در نحل «۲». و در سه جا خلاف است: أین ما تکونوا یدرککم الموت در

نساء «۳»، أين ما كنتم تعبدون در شعراء «۴»، أينما ثقفوا أخذوا در احزاب «۵». اين مفهوم عبارت منظومه جزريه است و ولد شيخ جزری در شرحش گفت. اكثر برآنند كه در اين سه جا مقطوع است و در رائيه ترجيح قطع در نساء بخصوصه نمود.

هفدهم: «كی» از «لا» در سه جا مقطوع است و در چهار موصول. آن سه جا: لكی لا يعلم بعد علم شيئا در نحل «۶»، كی لا يكون علی المؤمنين «۷» حرج حرف اوّل است در احزاب «۸»، كی لا يكون دوله در حشر «۹». و چهار ديگر: لكيلا تحزنوا علی ما فاتكم در آل عمران «۱۰»، لكيلا يعلم من بعد علم شيئا در حجّ «۱۱»، لكيلا يكون عليك حرج حرف دويم است در احزاب «۱۲»، لكيلا تأسوا علی ما فاتكم در حديد «۱۳». اين هفت موضع است.

هجدهم: «يوم» از «هم» كه ضمير است، دو جا مقطوع نوشته اند و سه جا موصول. آن دو جا: يوم هم بارزون در غافر «۱۴»، يوم هم علی النار يفتنون در و الذّاريات «۱۵». و سه جا: فويل للذين كفروا من يومهم در و الذّاريات «۱۶»، فذرهم حتی يلاقوا يومهم در و الطّور «۱۷»، فذرهم يخوضوا و يلعبوا حتی يلاقوا يومهم در سأل سائل «۱۸».

نوزدهم: «لام» حرف جرّ پيوسته با مجرور است هميشه، نحو: و ما لكم لا تقاتلون، فما لكم فی المنافقين هر دو در نساء «۱۹»، ما لك در يوسف «۲۰» و امثال اينها. امّا به حسب رسم در چهار جا بعد از لفظ «ما» حرف جرّ مذكور از مجرور جدا نوشته اند:

---

(۱) آيه ۱۱۵.

(۲) آيه ۷۶.

(۳) آيه ۷۸.

(۴) آيه ۹۲.

(۵) آيه ۶۱.

(۶)

آیه ۷۰.

(۷) س:+ من.

(۸) آیه ۳۷.

(۹) آیه ۷.

(۱۰) آیه ۱۵۳.

(۱۱) آیه ۵.

(۱۲) آیه ۵۰.

(۱۳) آیه ۲۳.

(۱۴) آیه ۱۶.

(۱۵) آیه ۱۳.

(۱۶) آیه ۶۰.

(۱۷) آیه ۴۵.

(۱۸) معارج/ ۴۲.

(۱۹) آیه ۷۵ و ۸۸.

(۲۰) آیه ۱۱.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۵

اوّل: فمال هؤلاء القوم در نساء «۱».

دویم: مال هذا الکتاب در کهف «۲» است.

سیّم: مال هذا الرسول در فرقان «۳».

چهارم: فمال الذین در سأل سائل «۴».

بیستم: «تاء» را از لفظ «حین» جدا نوشته اند در و لات حین مناص در ص «۵» در بعض مصاحف، و در بعض دیگر موصول. و از ابن عبید منقول است آنکه وی را در مصاحف بعض صحابه متصل دیده، و در مصاحف اهل حجاز و شام و عراق منفصل. و از سخن سخاوی در شرح رائیه ترجیح اتصال مفهوم است. و قاسمی در شرح شاطبیه گفت که این لاء نافیه است، تاء تأنیث به او لاحق شد، آنچنانکه به «ربّ» و «ثمّ» ملحق گشت، که در کلام عرب «ربّه» و «ثمّه» وارد است، و بنابر این انفصال اولی است. در وقف کسائی به «هاء»، مؤیّد این است، که اگر نقل اتصال اجماعی می بود وقف بر این حرف جدا از «حین» مجوّز نبود.

تنبیهات اوّل: مخفی نیست که الف و لام تعریف به ما بعد متّصل است، مثل: «الحمد، العالمین، الارض، الآخره»، و قس علی هذا.

دویم: «نصروهم، کالوهم أو و زنوهم»، و امثال اینها موصولند حکما، یعنی بعد از واو جمع که به ضمیر متّصل است، الفی که قبل از این اتصال جهت فرق میان واو جمع و واو عطف می نوشتند، ننوشتند، که در این حال التباس نیست.

سیم: «هذا و هذه و هؤلاء و ههنا»، و

نظیر اینها به ما بعد موصولند، یعنی بعد از هاء تنبیه، الف در رسم محذوف است. و «ها أنتم» ظاهر است آنکه الف به همزه مفصول است، به هاء تنبیه متصل است.

---

(۱) آیه ۷۸.

(۲) آیه ۴۹.

(۳) آیه ۷.

(۴) معارج/ ۳۶.

(۵) آیه ۳.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۷۶

چهارم: حرف ندا به منادی موصول است، مثل: «یبنی آدم، یبنی، یبنیّ، و یأیّها، یا ءدم»، ایضا مثل: «ء أنتم».

پنجم: «فنعمّا» ایضا در بقره، «نعمّا» در نساء، «مهما» در اعراف، «ربّما» در حجر، «یومئذ» هر جا باشد.

ششم: ضمیر متّصل غایب و مخاطب و متکلّم در اسم و فعل و حرف به هم پیوسته است، نحو: «مشربهم و قاتلهم و لهم و مناسککم و ما سلککم و أنلزمکموها و بکم و إنّنی و هدانی و ربّی» و در ان یمل هو «۱» که ضمیر منفصل است از فعل جدا مرسوم است و بدین قیاس.

حاصل، بر «ال» تعریف وقف کردن و ابتدا به ما بعد جایز نیست، که حکم یک کلمه دارد، و همچنین فعل را از ضمیر جدا ساختن و وقف بر هاء تنبیه و حرف ندا. و در بواقی بدین طریق است. و بعضی جهّال گاه است که کلمه را تبعیض می کنند که در وحده لفظا و رسما خلاف هست. نعوذ باللّه من ذلک.

باب شانزدهم در بیان همزات وصل و قطع

اشاره

بدان که همزه وصل آنکه در درج کلام محذوف است، و همزه قطع آنکه همیشه ثابت می شود، و هر یکی از این هر دو در اسم و در فعل می باشد. امّا همزه وصل در حرف کمیاب است و آنچه همزه وصل بوده در قرآن هشت جا از اسماء واقع است:

اوّل: «ابن» یعنی پسر، مثلا قوله

تعالی عیسی ابن «۲» مریم «۳».

دویم: «ابنت» مؤنّث یعنی دختر، مثلا: و مریم ابنت عمران «۴».

سیم: «اثنان» به معنی دو، تثنیه واحد مذکر است، مثلا: حین الوصیه اثنان «۵».

چهارم: «اثنتان» مؤنّث است، تثنیه واحده، مثلا: فإن کانتا اثنتین «۶».

---

(۱) بقره/ ۲۸۲.

(۲) س: بن.

(۳) بقره/ ۸۷.

(۴) تحریم/ ۱۲.

(۵) مائده/ ۱۰۶.

(۶) نساء/ ۱۷۶.

پنجم: «۱» «امرؤ» یعنی مرد.

ششم: «امرأه» مؤنّث وی، مثلا: ان امرؤ «۲» هلک» «۳»، «و امرأه مؤمنه «۴».

هفتم: «۵» «اسم» یعنی نام، مثلا: منه اسمه «۶»، بئس الاسم الفسوق «۷».

هشتم: همزه که با لام تعریف است، نحو: «الحمد، العالمین، الأرض، الآخره» و آنچه مشابه وی است، مثل «الّذی» و تثنیه وی «اللّذان» و جمعش «الّذین» و مؤنّثش «الّتی» و تثنیه «اللّتان» و جمع «اللّائی» و «اللّوائی»، اگر چه این تثنیه و جمع آخر در قرآن نیست.

و همچنین «اللّات» و «العزّی» «۸»، و در اسم جلاله شریف هم، مثلا: «و قال اللّه» الّا در منادی فقط که مقطوع است، مثلا: «یا اللّه». ابن حاجب بدین مضمون نصّ نمود و ماعدای آنها همزه قطع است. و مخفی نماند که همزه در امثله مذکوره مکسوره است، الّا آنکه با لام تعریف است.

از افعـال همزه قطع، بـاب افعـال است، مثلاـ «فـأکرمه ربّی، أکرمنی، ربّی أهـانن، فأخرج لهم، و أحلّ لکم»، و امثال اینها. و این چنین است در فعل امر، نحو: «فأرسل، أرسله، و أدخل، و أدخلوا»، و ما عدای باب افعال در جمیع افعال همزه وصل است، نحو:

«فانطلقوا، ثمّ انصـرفوا، یقولون افتریه، لمن اشتریه، من استرق، فمن اضـطرّ، لهوا انفضّوا، من المشـرکین اسـتجارک، فاستغاثه»، و باقی امثله به تتبّع و استقرا معلوم می شود.

تنبیهات

اوّل: اگر همزه استفهام به همزه الف لام تعریف جمع شود، حکم این علی حدّه است و این شش حرف در قرآن مجید وارد است: آلذکرین دو حرف است در انعام «۹» آلان دو حرف است ایضا در یونس «۱۰»، آللّه در یونس «۱۱» و در نمل «۱۲» ایضا دو حرف است.

---

(۱) س: چهارم.

(۲) کذا.

(۳) نساء/ ۱۷۶.

(۴) احزاب/ ۵۰.

(۵) س: ششم.

(۶) آل عمران/ ۴۵.

(۷) حجرات/ ۱۱.

(۸) نجم/ ۱۹.

(۹) آیات ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۱۰) آیات ۵۱ و ۹۱.

(۱۱) آیه ۵۹.

(۱۲) آیه ۵۹.

اکنون مشخّص است که همزه استفهام برای قطع است و همزه الف لام تعریف جهت وصل. اگر همزه وصل را اینجا می اندازند، همزه استفهام حال ابتدا جهت اشتراک در فتح به وی مشتبه می شود. بنابر این بعد از استفهام، عوض همزه که همیشه در درج کلام ساقط می گشت، جهت دفع التباس مدّی در آوردند، پس در قسم مدّ لازم داخل باشد. و نوعی دیگر جایز داشته اند آنکه ما بعد استفهام را تسهیل کنند، به این هم فرق حاصل است. و این دو وجه در کتب اهل این فنّ منقول است. امّا اوّل را ترجیح دادند، و همین دو وجه مسطور است در الفیه ابن مالک، که در فنون، امام اهل زمان خود بود، خصوصا در عربیت.

دویم: در مثل: «افتری» و «اصطفی» همزه وصل و مدّ مشروح با تسهیل بعد از استفهام در این مثالین نمی باشد، زیرا که همزه محذوفه اینجا کسره داشت، بنابر این التباس نبود، به خلاف آنجا.

سیم: ابتدا به همزه در فعل امر از باب افعال معلوم شد. و امّا از ثلاثی مجرد نظر به عین فعل کرده، اگر

مضـموم است ابتدا به ضمه هميشه، نحو: انظرونا نقتبس من نوركم «۱»، انظر كيف فضلنا «۲» و امثال اين. و اگر مفتوح است يا مكسور ابتدا به كسـر همزه هميشه مثلا «اضرب» در ان اضرب بعصاك «۳»، «افعل» و يا أبت افعل «۴» و در قسم ثانى و ثالث از ثلاـثى مزيـد و در ربـاعى مزيـد اينجا اينچنين است به طريقى كه اوّل فعل ماضـى است، مثلا: «انطلقوا، اتّبع ملّه ابراهيم، اسـتغفر لهم» تـا آخر امثله. و پوشـيده نمانـد كه همزه در ثلاـثى مجرّد مقابـل فـاء فعل، از همزات قطع است، نحو: «أخـذ، فأخـذتهم»، و همچنين مطلقا همزه متكلّم كه در مضارع است، احدى زوايد اربعه، نحو:

«أعلم، أرى، أستجب»، و غير ذلك.

چهارم: «امشوا» در «أن امشوا» ابتدا به كسر همزه است، چون در اصل «امشيوا» بوده [است، بنابر تعليل صرفى ياء محذوف شده، شين مضموم گشت. شين فعل حقيقتا ثالث فعل نيست.

---

(۱) حديد/ ۱۳.

(۲) اسراء/ ۲۱.

(۳) اعراف/ ۱۶۰.

(۴) صافّات/ ۱۰۲.

در ذكر [استعاذه]

استعاذه عبـارت از اين لفـظ منقول است: «أعوذ بـاللّه من الشـيطان الرجيم». و در اين چنـد روايت وارد شـد، در كتـاب نشـر به تفصـيل مسـطور است، امّـا آنچه مشـهور است اين لفظ مـذكور و از نصّ صـريح كتاب عزيز- شـرّفه اللّه تعالى- همين مسـتفاد است، قال اللّه عزّ و جلّ: فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم «۱»، و سـين اينجا براى طلب است، يعنى طلب اعاذه كردن به خـدا از شـيطان رجيم، و طلب اعاذه به گفتن اعوذ متحقّق مى شود، و اعاذه به معنى دور گردانيدن. و تصـريح نمودند آنكه اگر به حضور تلاوت كنند، مستمعى باشد، جهر

اولی است، یعنی بلند گفتن، و اگر نباشد اخفاء است اولی، یعنی آهسته. امّا این حکم آیا نسبت به جمیع قرّاء یکسان است یا به بعضی مخصوص می شود؟ صاحب تیسیر نقل کرد آنکه نافع را همه جا اخفاء استعاذه بوده است و حمزه را نزد فاتحه فقط جهر و نزد باقی قرآن اخفاء است. و شیخ جزری گفت: استعاذه را جهر خواندن از همه منقول است. باز گفت از حمزه روایت کردند آنچه مذکور است و روایت دیگر نقل کرد به تطویل. و بعض ائمّه این فنّ اخفاء استعاذه را بالکلّیه مردود ساخته اند، دلیل می گویند آنکه ظاهر نصّ آیه مطلق است، اکنون تقیید به اخفاء خلاف آنچه ظاهر است. و متبادر دیگر، غرض اظهار شعار قرآن است و به جهر گفتن حاصل می شود. و مخفی نماند که استعاذه سنّت است و شیخ جزری به این تصریح نموده، این قول را ترجیح داد، باز گفت بعضی به وجوب قائل اند، و اللّه اعلم.

[تنبیهات] تلاوت کننده را وصل استعاذه به ما بعد جایز است، خواه بسمله باشد یا آیت دیگر.

در ذکر بسمله

بدان که بسم اللّه الرحمن الرحیم را گفتن اوّل هر سوره غیر برائت «۲» لازم است،

---

(۱) نحل/ ۹۸.

(۲) د: براه.

خصوصا فاتحه که در اینجا اجماع حاصل است به خلاف بواقی، زیرا که اصحاب وصل و سکت میان هر دو سوره بسمله را می اندازند، مثل نافع از روایت ورش به طریق ازرق.

در جمله سه وجه که دارد، یعنی اثبات بسمله سیم وجه است و مثل ابو عمرو و ابن عامر بکلاهما «۱» بی بسمله از شاطبیه و تیسیر، و با «۲» بسمله از نشر و

تقریب و طیّبه و یعقوب، که هر سه وجه را دارد. و حمزه را وصـل است فقـط، پس قرآن در این حـالت نزد او گویا حکم یک سورت است، هر گاه به سوره سابقه سوره لاحقه را پیوسـته کنـد، نه که از میان به اوّل هر سوره ابتدا کند بسـمله را اندازد، که این جـایز نیست به اجمـاع، و بنـابر این حکم وصـل و سـکت بر طرف است. و خلف که دهم قرّاء است با حمزه موافق است. و سکت را نیز دو روایت کردند، و این تفصیلات در جای خود مبسوط و مشروح است.

القصّه ملخّص شـد آنکه چون فاتحه به سوره دیگر مسـبوق نیست، اثبات بسـمله اوّل او همه حال حتم است و لازم. و ببایـد «۳» دانستن که به اعتبار وصل و قطع میان هر دو سوره به حسب حصر عقلی به چهار وجه متصوّر است، سه جائز و یکی ممنوع:

[اوّل:] بریدن آخر سوره اوّلی و بسمله را هم از اوّل سوره دویم.

[دویم:] «۴» بریدن آخر سوره اوّلی] «۵» و پیوستن بسمله به اوّل سوره دویم، و این بهترین وجوه است، زیرا که سوره اوّلی آخر شد و بسـمله از جمله سوره دویم است. عکس این امّا روا نیست، زیرا که مبادا سامع را به خاطر رسد آنکه بسمله از تتمّه سوره است.

تنبیهـات اوّل: بر نبودن بسـمله اوّل برائت اجمـاع حاصـل است. چون در سـاعت غضب و جنگ و بیزاری نسـبت به مشـرکین و کفار فرود آمد، به سبب عهد شکستن شان با مسلمانان «۶»، و بسمله آیه رحمت، و امّا اکنون عدم نزولش به حال ایشان انسب بود.

---

(۱) د: بکلهما.

(۲) د: باء.

(۳) د:

بیاید.

(۴) د:+ پیوستن.

(۵) متن بین دو قلّاب از نسخه «د» نقل شد، در نسخه «س» این قسمت افتاده است.

(۶) س: مسلمان.

دویم: آنکه در اجزاء و احزاب و ارباع و انصاف و اعشار و اخماس مثلا، گفتن بسمله سنّت است به اتّفاق. امّا در برائت بیشتر بر این اند که عدم بسمله در آیات وی اولی است، چون در اوّل سوره مقصود است، با وجود آنکه در غیر اوّل سوره بر گناه مترتب نمی شود.

سیم: میان آخر انفال و اوّل برائت نظر به وصل و قطع دو وجه حاصل است، چون بسمله در میانه نیست. و وجه سیم سکت است از هر که دارد.

چهارم: سکت آنقدر است که [بین] دو سوره فاصله متحقّق شود و اشعار به آخر شدن اوّلی و شروع در دویم، و تعیین کردند که در وی نفس نمی یابد کشید، به خلاف وقف که وقت نفس کشیدن است، و این در قطع مذکور در وجوه سابقه رواست. غرض سکت حدّ وسط است میان وصل و قطع.

پنجم: در وانمودن وصل میان اثبات و حذف بسمله هیچ فرقی نیست. غایتش وصل با اثبات بسمله در مقابله قطع ملحوظ است. و این لغوی است در اصطلاح معمول و با حذف در مقابله سکت است و این اصطلاح است.

ششم: اوّل هر سوره از فاتحه تا خاتمه بغیر از آنکه مستثنی شد، به اضافه استعاذه چهار وجه رواست: اوّل: وصل استعاذه به بسمله و بسمله را به حمد. دویم: قطع همه.

سیم: وصل استعاذه به بسمله فقط. چهارم: وصل بسمله فقط به الحمد.

و در حال وجود بسمله میان اجزاء و احزاب و بواقی مذکوره، همین حکم

است ولی بسمله دو وجه است.

خاتمه در ذکر اسماء قرّاء عشره و روات ایشان

اشاره

هر قاری دو شاگرد دارد:

اوّل: نافع بن عبد الرحمن مدنی، عیسی که قالون لقب اوست و عثمان که ورش لقب اوست. از هر دو بی واسطه پیش نافع خوانده اند.

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۲

دویم: عبد اللّه بن کثیر مکّی، احمد که بزّی مشهور است، دیگر محمّد است و مشهور به قنبل «۱». به دو واسطه از او نقل دارند.

سیم: ابو عمرو بن العلاء بصری مازنی مشهور از ائمّه نحو است. ابو عمر حفص که دوری مشهور است و ابو شعیب صالح که سوسی می خوانندش، به یک واسطه که یحیی یزیدی باشد از او روایت کردند.

چهارم: عبد اللّه بن عامر وی را شامی و دمشقی میگویند و شام و دمشق هر دو نام یک شهر است. هشام و ابن ذکوان راوی اویند و [دو واسطه در میان دارند.

[پنجم]: عاصم بن ابی النجود شعبه، که کنیه ابو بکر است. و حفص «۲» بی واسطه از او نقل دارند.

[ششم:] و حمزه بن حبیب، خلف و خلّاد از سلیم نقل کردند و سلیم بی واسطه از حمزه.

[هفتم]: علی بن حمزه که کسایی مشهور است، از ائمّه نحو. لیث که ابو الحارث مشهور است و دوری بی واسطه از او نقل دارند و این هر سه قاری کوفی اند و ابن دوری همین دوری ابو عمرو «۳» است دو جا شاگردی کرد.

[هشتم]: ابو جعفر یزید بن القعقاع مدنی. دو راوی او ایضا بی واسطه اند، ابن وردان و ابن جمّاز.

[نهم]: یعقوب بن اسحاق بصری خضرمی مشهور است. دو راوی او رویس و روح بی واسطه أیضا.

[دهم]: خلف بن هشام بزّازی کوفی. دو راوی او اسحاق و ادریس ایضا بی واسطه. و این همان

خلف است که با واسطه سلیم راوی حمزه و کسایی است.] «۴»

---

(۱) س: فضل.

(۲) د: حفض.

(۳) د: عمر.

(۴) متن بین دو قلاب از نسخه «د» نقل شد، در نسخه «س» این قسمت افتاده است. نسخه «د» فاقد بخش آخر نسخه «س» می باشد و در همین جا با این جملات به پایان می رسد:

و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی خیر خلقه محمّد و آله اجمعین الطّیّبین الطاهرین.

تمّت الرساله بعون اللّه الملک الوهّاب و م

مرادیه(گنجینه بهارستان ۱)، ص: ۱۸۳

ذکر اسامی قرّاء و راویان

از پنج شهر مکّه و مدینه و شام و بصره و کوفه بر طریق غایت تصنیف ابن مهران (ره)، یازده امام هفت مختار و چهار اختیار. از سبب آنکه اختلاف این چهار امام اکثر با قرّاء مختار موافق است از سبب ابن مهران درآورده است.

در مدینه دو امام است: ابو جعفر و نافع. امام نافع را سه روایت است: ورش و اسمعیل و قالون. و ورش را دو طریق است: بخاری، اصفهانی. قالون را نیز دو طریق است: مرادیه(گنجینه بهارستان ۱) ۱۸۳ ذکر اسامی قراء و راویان ..... ص : ۱۸۳

وانی، ابو نشیط. فاما ابو جعفر را راوی نیست.

در مکّه یک امام است: عبد اللّه بن کثیر. ابن کثیر را سه راوی است: بزّی، قواس «۱»، ابن فلیح «۲».

در شام یک امام است: عبد اللّه بن عامر. ابن عامر را دو راوی است: هشام و ابن ذکوان.

در بصره سه امام است: ابو عمرو، یعقوب، سهل. امام بو عمرو را سه راوی است:

شجاع، عباس، یزیدی. یزیدی را شش طریق است: ابو قتیبه «۳»، ابو شعیب، ابو ایوب «۴»، ابو عمرو، ابو حمدون، صاحب سجاده. امام یعقوب

را سه راوی است: زید، رویس، روح.

ضریر، از طریق روح است. امام سهل را راوی نیست.

در کوفه چهار امام است: عاصم و حمزه و کسائی و خلف. امام عاصم را دو راوی است: حفص و ابو بکر. حفص را چهار طریق است: عمر، صباح، عبد صباح، قواس هبیره. ابو بکر را نیز چهار طریق است: جمال، یحیی، برجمی «۵»، اعمش «۶». [و اعمش «۷»] را دو طریق است: شمونی، ابن غالب. امام حمزه را دو راوی است: عجلی، سلیم. و سلیم را شش طریق است: ابن رجا «۸»، حماد «۹»، خلف، خلاد، عمر دوری، ابن سعدان. امام خلف را

کاتب العبد الفقیر الحقیر إلی اللّه الغنیّ عماد بن المرحوم مرتضی الحسینی

هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه کارم الخطّ ما یقرء

(۱) س: قوامی.

(۲) س: فلیچ.

(۳) س: قبه.

(۴) س: لبوب

(۵) س: برحمی.

(۶) س: اعشی.

(۷) س: اعشی.

(۸) س: رحا.

(۹) س: حمال.

راوی نیست. فاما خلف از سلیم روایت کرده است. کسائی را شش طریق است: قتیبه، نصیر، ابو حمدون و ابو الحارث و ابو عمرو و حمدویه «۱» بن میمون.

قرّاء سبعه مختاریه: نافع، ابن کثیر، ابن عامر، ابو عمرو، عاصم، حمزه، کسائی.

قرّاء اختیار ابن مهران: امام ابو جعفر، یعقوب، سهل، خلف.

قرّاء اهـل کـوفه رحمه اللّه: عـاصم، حمزه، کسـائی، خلف، ابو بکر، حفص، حمّـاد، یحیی، اعمش «۲»، برجمی «۳»، ابن غالب، الشـمونی، عمر بن صباح، عبد بن صباح، القواس، هبیره، العجلی، سلیم، ابن «۴» رجا، حمّاد «۵»، ابو عمرو، ابن «۶» سعدان، قتیبه «۷»، نصیر، ابو الحارث، ابو حمدون، حمدویه «۸» بن میمون.

قرّاء اهل بصره: ابو عمرو، یعقوب، روح، زید، الضریر، سهل، شجاع،

عباس، الیزیدی، اوقیه «۹»، السجاده، ابو شعیب، ابو ایوب، ابو حمدون، ابو عمرو، ابن غالب.

قرّاء اهل مدینه: نافع، جعفر، ورش، قالون، اسمعیل، البخاری، الاصفهانی، ابو نشیط، الحلوانی. «۱۰»

قرّاء اهل مکّه: عبد اللّه بن کثیر، البزّی، القوّاس. «۱۱»

قرّاء اهل شام: عبد اللّه بن عامر «۱۲»، هشام، ابن ذکوان.

تمّت بعون اللّه

---

(۱) س: حمدون.

(۲) س: الاعمش.

(۳) س: الرحمی.

(۴) س:- ابن.

(۵) س: عماد.

(۶) س: ابو.

(۷) س: قتیبیه.

(۸) س: حمدون.

(۹) س: ارقیه.

(۱۰) برخی اسامی ذکر شده در هر دو نسخه مغلوط است و برخی نیز در منابع موجود یافت نشد.

(۱۱) س:+ ابن.

(۱۲) س: عام.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹